



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

انسانِ آبان

در نبرد پیوسته، سرکش و آبدیده

بخش دوم

فرنگیس بختیاری



بهمن ۱۳۹۸

تقدیم به کولبران

«واقعیتِ خاستگاه اجتماعی، واقعیتی است که به واسطه‌ی ایدئولوژی‌ها و انتزاعاتِ پیکریافته، مفصل‌بندی شده‌است و عزیمت از این واقعیت، تنها زمانی حرکت در راستایی رهایی‌بخش به سوی جامعه‌ای رها از سلطه و استثمار خواهد بود که بر نقد این ایدئولوژی‌ها استوار باشد. اینجاست که آگاهی نقادانه‌ی توانا به نقد این ایدئولوژی‌ها، نمی‌تواند صرفاً منتج از یک مبارزه‌ی مشخص و ریشه‌ها و انگیزه‌های آن باشد، بلکه باید دستاوردهای آگاهی تاریخی را، همانا بیان نظری عام‌ترین نتایج مبارزه‌ی طبقاتی تاریخی را، در خود جذب کرده‌باشد. اما مادیت‌یافتن آن آگاهی، تنها در متن و بطن همین مبارزه‌ی واقعی است که می‌تواند هم‌چون یک نیروی اجتماعی عمل کند.» [۱]

در ۱۳۵۷ به حاشیه‌رانده‌شدگان، هنوز کم‌تجربه، حقارت‌کشیده و تحت اجبار فشار اقتصادی بودند که در پراتیکِ تصرف املاکِ دوران انقلاب به بند هویتِ «مستضعف» و «دفاع از اسلام» کشیده‌شدند. به بند ایدئولوژی، سفاک‌ترین و خطرناک‌ترین سرکوبِ مشروع و نادیده‌ی انسان در جامعه سرمایه‌داری. سوال این است: چگونه انسان به حاشیه‌رانده، اسیر و در بند ایدئولوژی‌ها، برخاست و انسانِ آبان شد؟

رانده شده‌گان شهری در نبرد طبقاتی مستمر

در بخش یک این تحقیق به شیوه هستی انسان آبان از زاویه کار و نحوه‌ی زیست وی پرداختیم. نشان دادیم که انسان آبان از لایه‌های پایینی طبقه کارگر اکثریتی نامولد و اقلیتی مولد — بسیاریند، چنان‌که ارتشی را مانند که ستاد خود را در حوزه رسمی کار گذارده و خود به‌مثابه بدنه‌ی آن در سراسر کشور به حاشیه‌ی کار و زیست رانده شده‌است. ارتشی که با تداوم بحران، پیوسته لایه‌های ضعیف‌تر این ستاد نیز به آن می‌پیوندند و بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. در این قسمت به تجربه‌ی زیسته آنها در سپهرهای گوناگون حیات اجتماعی می‌پردازیم. تجربه‌ی زیسته، مقوله‌ای تنیده در هستی طبقاتی آنها که باورها را در کشاکشی مستمر با عینیت صیقل می‌دهد و تهیدستان را وارد تغییرات کمی و کیفی باورهایشان می‌کند. وقتی ایدئولوژی‌های خاص بر بستر ایدئولوژی طبقاتی، کارگران را محاصره می‌کند، تجارب مشترک در پراتیک روزمره و در غیاب نقد انقلابی، کُند به بار می‌نشیند. استمرار این تجارب ابتدا بر ایدئولوژی‌های خاص خط می‌اندازد. خط‌ها به ترک و ترک‌ها به شکاف، شکاف‌ها نیز به بهمن منجر می‌شوند. چنان‌که در دی ۹۶، در فولاد و هفت تپه، در آبان

۱۳۹۸، در دانشگاه‌ها، ۲۳ دی، اعتراض به قتل عام مسافری، و... بهمن‌ها به هم می‌پیوندند و بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند.

در ورود به تجربه‌ی زیسته کارگران به‌حاشیه‌رانده هدف فقط آن نیست که به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان زیست و کار را «از خفت فراوانی که نسل‌های بعدی بارشان کرده‌اند» برهانیم [۲]، هدف آن است که انسان آبان را در پراتیک‌های خرد، بزرگ و خودگستر توامانش دنبال کنیم، در مقاومت‌ها و اعتراضات زاینده‌ای که به این ترک‌ها انجامیده‌است. به پیشا آبان برویم، ۴۰ سال به عقب برگردیم و جنبش تهیدستان را با تمرکز بر حاشیه‌نشینان و حاشیه‌کاران اندکی واکاوی کنیم. آنهایی که در حاشیه انقلاب بودند، دیده نمی‌شدند، اصلاً به حساب نمی‌آمدند، اما در کوچه‌ها و محلات خود، پیوسته و آهسته، پنهانی و آشکار برای نان و مسکن خود در نبرد با نهادهای قدرت بودند. در بازگشت به گذشته، جنبش پویایی را همراه می‌شویم که در حرکت و سرشار از پیوندها، گسست‌ها، سازش‌ها، مقاومت‌های ایدئولوژیکی و هم‌هنگام، نبرد طبقاتی در حاشیه‌ی شهر، در حاشیه‌ی خیابان‌ها و کوچه‌ها، شامل پراتیک‌های ناهم‌گون، مختلف و بعضاً متضاد بود. جنبشی محاصره‌شده در ایدئولوژی‌های متعدد. مبارزه کارگران در این جنبش همیشه دستاورد داشت، گرچه بیش‌تر اقتصادی و کمتر سیاسی، اما همین افت و خیزها به تضعیف ایدئولوژی‌های خاص یا گسست از آنها انجامیده است. حتی در قلمرو جوانان دانشگاهی و متخصصین حاشیه‌نشین، ایدئولوژی‌های طبقاتی نیز ترک برداشته است.

مبارزه طبقاتی کارگران به‌حاشیه‌رانده، در ۴ حوزه در ۶۰ سال اخیر در ایران پیوسته در جریان بوده‌است. ۱ - مقاومت نسبت به وضعیت دشوار زندگی به‌شکل تغییر موقعیت مکانی و کاری و بیش‌تر مهاجرت به مراکز کار (شهرها) و ایجاد تغییرات جمعیتی در کشور و شهر، ۲ - مبارزه برای به‌دست‌آوردن امکانات معیشتی عمومی مانند مسکن و آب و برق و ...، ۳ - تلاش برای کسب استقلال داخلی بیش‌تر از دولت با تکیه بر هنجارهای محلی به‌جای مقررات دولتی و تکیه بر نهادهای سنتی و قابل دسترس به‌جای ترتیبات رسمی و مدرن. ۴ - مبارزه طبقاتی برای کسب درآمد و فروش نیروی کار. [۳] خود این مبارزات وقتی شکل جمعی به‌خود می‌گرفت، کارگران به‌حاشیه‌رانده را به صورت یک نیروی ضد قدرت در مقابل نیروی رسمی دولت درمی‌آورد. آنها در این مبارزات تلاش می‌کردند، عرصه‌های کنترل دولت را کاهش یا از او بازستانند. این نقاط کشمکش هربار در اوج‌های خود با سرکوب شدید مواجه می‌شد اما در تکرار گسترده‌تر شکل می‌گرفت. فرایندی که تا مجبور نمی‌شدند یا نمی‌شوند در خفا، مستمر و بی‌سروصدا انجام می‌شود. روحیه استفاده پنهانی از امکانات دولتی و مسکن تصرفی و غیرمجاز در بنیادش، پیوسته یک استقلال‌زیستی هم‌چنین فرهنگی و نیز سرکشی در تقابل با نظم عمومی، دولت و ساختارش دارد. به این ترتیب کارگران به‌حاشیه‌رانده در خفقان و سکوت حاکم بر جامعه، بی‌آن‌که بخواهند یا برنامه‌ریزی کرده‌باشند در فرایند مبارزه برای زیست بهتر، نقش فعالی در حوزه نبرد طبقاتی، سیال و مستمر، انباشته از تغییر و تعارض، کنش و واکنش داشته‌اند.

تجربه‌ی زیسته‌ی به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان: جنبش تصرف املاک

در دوران حکومت سابق اصولاً برای ورود به‌حاشیه‌رانده‌شدگان در نظم شهری چندان تلاشی صورت نمی‌گرفت. حتی موجودیت آنها پنهان می‌شد. به‌طور مثال شیراز که محل برگزاری جشن‌های سالانه هنر بود، به‌جز محله‌های متعدد فقیرنشین، دو حلبی آباد بزرگ نیز داشت که به‌خوبی از انظار پنهان بود و تحت مراقبت دقیق ساواک قرار داشت. وقتی تضاد آشکار بین فقر رقت‌انگیز مهاجران روستایی و شیوه زندگی تجملی خانواده‌های مرفه شهری حاد شد، تهاجم شهرداری در قالب نیروهای سرکوب‌گر شاه برای از بین بردن این حاشیه‌ها از تابستان ۵۶ شروع و در ۵۷ به اوج خود رسید. این تهاجمات با ویرانی‌ها و کشته‌های بسیار همراه بود. حمله به دستاورد زیست کارگران این حاشیه‌ها، دفاعی ناگزیر با چاقو، چماق، بیل و کبریت و نفت و بنزین، در اوج خشم و عصبانیت بود. آتش‌زدن ماشین‌های دولتی، غارت دفاتر شهرداری‌ها و در مواردی کشتن مامورین شهرداری، به مقاومت جمعی و سازمان‌یابی‌های موردی می‌انجامید. درحالی‌که خرده‌بورژوازی سنتی و مدرن، روشنفکران و دانشگاهیان، اقشار میانی، کارگران کارخانجات و کارمندان، و کلاً جامعه‌ی رسمی، در خیابان‌ها و اعتصابات برای خلع شاه مبارزه می‌کردند، در همان حال جامعه غیررسمی پشت صحنه، در فضاهای زیستی خود درحال مبارزه برای نان و مسکن خود بودند و از فشار وارد بر دولت در موقعیت انقلابی حداکثر استفاده را می‌بردند. وقتی هم دولت با هدف جداکردن حاشیه‌نشینان از انقلاب، خانه‌سازی در محدوده معینی از شهرها را مجاز اعلام کرد، عقب‌نشینی دولت باعث اعتماد به‌نفس این کارگران و تلاش بیش‌تر برای گسترش محدوده‌ها تصرف شده خود شد. آنها در سال ۱۳۵۷ تا تقریباً پائیز نسبت به بسیج سیاسی مذهبیون کمابیش منفعل و سرگرم جدال با دولت وقت برای آلودگی‌های خود — تصرف و درخواست تسهیلات شهری — بودند، چندان سودای آزادی نداشتند. عمدتاً دغدغه‌ی عدالت اجتماعی و بهبود شرایط زیست داشتند، هنوز دغدغه‌ی تغییر حاکمیت را پیدا نکرده بودند. شاید اگر انقلاب تدوام می‌یافت و قبل از موقع اخته نمی‌شد به‌چنین مرحله‌ای هم می‌رسیدند.

نه حاشیه‌نشینان علاقه‌ای به کسب قدرت داشتند و نه مذهبیون هدفی متمرکز برای جذب آنها. قبل از دولت ازهاری، اعتراضات‌شان زیر پوست انقلاب و در بُعد اقتصادی، گسترده‌تر و تهاجمی‌تر شد، امتیازاتی هم از دولت وقت گرفتند. اما به‌عنوان نیروی انقلاب هنوز مورد توجه نبودند. کمتر حزب و گروهی جز معدودی از چپ‌ها برای تهییج آنها اقدام کرد. ورود دیر هنگام آنها به انقلاب، علاوه بر دیده‌نشدن، علل دیگری هم داشت: الف) آنها چون عموماً فاقد کار و مسکن ثابت بودند، مجبور بوده‌اند برای کسب مکان زیست، تسهیلات عمومی زیست و فروش یا استفاده موردی از نیروی کارشان، پیوسته و مستمر در نبردی همیشگی و رو در رو با دولت، از خود محافظت کنند. لذا در بُعد سیاسی عموماً محافظه‌کارند. ب) چون پیوسته رانده از شهر و محروم از امکانات عمومی، رو در روی نمایندگان دولت — شهرداری، سازمان‌های آب و برق — بوده‌اند، تضادشان بیش‌تر با مکانیسم اجرایی دولت بود. قدرت اول مملکت — قبالا شاه سپس «رهبر» — را از دولت تفکیک می‌کردند. ج)

زیست و کار نسبتاً فردی و ناپایدار و عدم وابستگی‌شان به دولت و تسهیلات عمومی، آنها را متکی به خود بار آورده بود و از دل بستن به برنامه‌های درازمدت دولت یا هر اپوزیسیونی، هم‌چنین به تشکیلات و گروه‌هایی که امیدهای انتزاعی می‌دهند باز می‌داشت. آنها دل‌مشغول مشکلات زیستی خود بودند، لذا کمتر جذب ایده‌های مبتنی بر تغییرات انتزاعی و دوردست می‌شدند. (د حاشیه‌نشینان اولیه ریشه در روستا داشتند. روستائیان نیز در اکثر تحولات اجتماعی بیش‌تر ناظر بی‌طرف یا تماشاچی مبارزات سیاسی بودند و چون کمتر وارد کارخانجات کلاسیک و کار مستمر کارمندی شده‌بودند باورهای رعیتی در اتکاء به خان و شاه در تقابل با فئودال یا دولت کمابیش حفظ شده‌بود. در تقابل با فئودال به خان و در تقابل با دولت به شاه پناه می‌بردند، به‌همین جهت خیلی دیر وارد مبارزه سیاسی علیه شاه شدند. آمار رسمی می‌گوید تا قبل از ۲۲ بهمن، سهم آنها از خون برای انقلاب ۱٪ بود. برخلاف تاریخ متداولی که تدوین مورخین اسلامی یا نویسندگان دور از واقعیت — در بیگانگی با فرآیند مبارزه‌ی این قشر — است، «رهبر» تا قبل از مصالحه و رفتن شاه، در بین به‌حاشیه‌رانده‌شدگان نفوذ تعیین‌کننده‌ای نداشت. شاه که رفت، سایه خدا رفته‌بود. در باور مذهبی آنها دولت هنوز به‌سایه خدا نیاز داشت، لذا دنبال سایه دیگری از خدا برآمده به یک پدر بزرگ جدید، — پیشوا یا رهبر — در قامت سایه مستقیم خدا تکیه کرده، به تدریج در تظاهرات صلح‌آمیز خیابانی فعال شدند. پس از شاه نیز ۴۰ سال کشاکش با دولت‌های متفاوت و تغییر نسل حاشیه‌نشینان لازم بود تا از نماینده خدا در سیاست دل بکنند و او را برای خود شخصی کنند. دل‌کندی که به ترتیب برای کارگران ثبات‌کار شهری و به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان دانشجو و متخصص بسیار زودتر اتفاق افتاد. گرچه ایدئولوژی ملی‌میهنی در هر دو قشر، هم‌چنان در کنار خدای‌شان باقی مانده‌است. اعتراضات اقشار میانه پس از سانحه هواپیمای اوکراینی در جو امنیتی مرگ یک مقام نظامی، و درعین‌حال، محدودیت اعتراض حاشیه‌نشینان و کارگران کلاسیک در همان زمان، خارج از حضور و حوزه‌ی نفوذ این ایدئولوژی نیست!

وقتی شاه رفت، با آزادی نشریات و انتشار اعلامیه‌های نیروهای چپ در مناطق تهیدست، با تمرکز آنها بر شعار «نان، مسکن، آزادی»، با تهاجم گسترده حاشیه‌نشینان به املاک حاشیه‌ی شهر، مذهبیون خطر را احساس و در مساجد مناطق تهیدست‌نشین به‌طور هماهنگ، شروع به تبلیغ مسکن، آب و برق مجانی کردند. به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان که در جریان دوران انقلاب دیده نمی‌شدند و در پس اعتصابات بزرگ در سایه بودند، اکنون مورد توجه واقع شده بودند. هنوز ۲۲ بهمن در راه بود که محلات تهیدست‌نشین به‌عرصه رقابت طرف داران «رهبر»، — جوانان مذهبی، «چپ» اردوگاهی، مسلمانان رادیکال و نیروهای چپ تبدیل شد. روحانیون آماده‌ی غصب قدرت برای منزوی کردن این فعالان، شروع به تعریف و تمجید از تهیدستان کردند. آنان که هنوز شاه نرفته در آذر ۱۳۵۷ مشغول تقسیم زمین — ۱۰۰ هکتار اطراف تهران — بودند، به بعد سیاسی فضای کشور کمتر توجه داشتند. پس از رفتن شاه، به‌خصوص تبلیغات روحانیون در مساجد و تیترو روزنامه‌ها مبنی بر مسکن،

آب، برق و اتوبوس رایگان، برای کسب و تحقق وعده‌های ملموس اقتصادی وارد فضای سیاسی شدند. روزها راهپیمایی و شب‌ها به گسترش حوزه زیست خود می‌پرداختند. به‌باور این راهپیمایان جدید، انقلاب در مسکن، آب، برق و حمل و نقل مجانی — عدم پرداخت هزینه امکانات عمومی — مفهوم می‌یافت. وقتی اعتصابات باعث کمبود مواد سوختی و ارزاق عمومی شد. حاشیه‌نشینان با تامین مایحتاج‌شان توسط بازاریان ارسال‌کننده نفت و خوراک، بیش‌تر در تله افتادند. متعاقباً با هجوم به انبارها، سوپرمارکت‌ها و بانک‌ها، با تصرف خانه‌ها، آپارتمان‌ها، ساختمان‌های نیمه‌ساخته و املاک بی‌مدعی و فراریان، بی‌نظمی را وارد نظم شهر کرده، با فایق‌آمدن بر حس طردشدگی خود، ناخواسته سیاهی لشکر راهپیمایی‌ها شدند. آنان که با رانده‌شدن از شهر، علاوه بر ستم طبقاتی، جنسیتی و قومی با تحقیر شهرنشینان مواجه و پیوسته این تحقیر را با خود حمل و انباشت کرده‌بودند. آنها که پیوسته مورد توهین و حتی ناباب، عمله، بنا و حمال نامیده شده‌بودند، در این راهپیمایی‌ها با زن و بچه، دُمل چرکین همان تحقیرها را در فریادهای‌شان می‌ریختند و عزت نفس و کرامت خود را بازمی‌یافتند. زیر پوست این راهپیمایی‌ها، اگر گسترش جنبش شورایی، زنگ خطر کمونیسم را در گوادلپ به صدا در آورد، ورود سیل‌گونه حاشیه‌نشینان به شهر و تعدی به مالکیت زمین، فرادستان داخلی را متحد و به سازش سریع کشاند. هدف، فرستادن کارگران به خانه، ممانعت از تعدی به مالکیت و خلع سلاح انقلاب بود. کاری کارستان که در آن شرایط انقلابی با سرکوب ممکن نبود. لذا گفتمان «رهبر»، روی دفاع از فقرا و مستمندان، کرامت انسانی‌بخشیدن به آنها، تامین مسکن و مجانی‌کردن آب و برق تمرکز یافت. روزنامه‌ها و آخوندهای مساجد محلات نیز با بزرگ‌کردن این عبارات، گام به‌گام تهیدستان، بالاصح حاشیه‌نشینان را تحریک به حضور در خیابان می‌کردند. حاشیه‌نشینان هم با این شعارها بیش‌تر و بیش‌تر به تصرف املاک فراریان، ساختمان‌های نیمه‌تمام، اراضی بایر و دایر و موات رهاشده اقدام کردند. همین شرایط بود که در تعدی به مالکیت و نظم سرمایه‌داری، «جنبش تصرف» نام گرفت. جنبشی که مَهر حاشیه‌نشینان را بر موقعیت انقلابی کوباند و زیستی دوگانه را به مناطق شهری حتی مرفه‌نشین موقتاً تحمیل کرد.

دهه‌ی ۶۰، دهه‌ی استقرار نظم، دهه‌ی زایش ایدئولوژی‌ها

الف) ایدئولوژی خاص «مستضعفان»، پاسخ تعدی به زمین و سرمایه. حاد شدن «جنبش تصرف» املاک، در کنار جنبش شورایی کارگران کارخانجات، غاصبان قدرت را به وحشت انداخت. طغیان انقلابی به نظم دست‌درازی کرده بود. آنها دریافتند برای مهارکردن این جمعیت عظیم و هم‌زمان خلع سلاح فعالان سیاسی، دیگر فقط شعار و سخنرانی کارساز نیست. دریافتند چفت‌وبستی لازم است

که با تابع کردن تهیدستان، طغیان انقلابی را کنترل کند و چارچوب جامعه را به هم آورد. می‌بایستی هم سیل عظیم تهیدستان را به پایه‌ی مشروعیت خود تبدیل کرد، و هم جامعه‌ی درحال تغییر و تحول را استوار و از چنگ حامیان واقعی‌اش بیرون آورد. نظریه‌پردازی که خود از فعالان آن دوران بود، موضوع را به‌درستی جمع‌بندی کرده‌است: «در رابطه بین نهادها و افرادمخاطب، نهادها مشروعیت خود را حفظ می‌کنند و فرد هویت خود را به‌دست می‌آورد. در این‌مورد نیز، آن مشروعیت مادامی حفظ می‌شود که فرد آن هویت را بپذیرد. مشروعیت نظام‌های حاکم، تنها از طریق اعمال زور صورت نمی‌گیرد، بلکه رابطه ایدئولوژیک، مشروعیت‌یابی و هویت‌بخشی آن را تحکیم، و تابع‌سازیِ ضروری آن را تأمین می‌کند.» [۴] ایدئولوژی مذهبی در ایجاد رابطه ایدئولوژیک، البته از زبردستی بی‌بهره نبود. در اختلافات بین غاصبان قدرت (لیبرال‌ها و روحانیون) و نیز خلع سلاح مبارزین فعال بین توده‌ها، پیروز میدان، گروهی بود که با تابع‌سازی تهیدستان، شمشیر داموکلیس را بالای سر رقیب قدرت آویزان و مبارزین انقلاب را بی‌تکیه‌گاه و چه بسا تابع می‌کرد! این امر بدون هویت‌دادن به تهیدستان ممکن نبود. بنابراین «رهبر»، فقرا را در گفتمان خود، پابرنه‌ها، صاحب انقلاب و «مستضعف» نامید و در اسفند ۵۷ نیز، تصورات و پراتیک جنبش تصرف املاک را، در پیکری به‌نام «بنیاد مستضعفان» با هدف تجمیع اموال و دارایی‌های مصادره‌شده و با شعار تخصیص این دارایی‌ها به مستضعفان رسماً منتشر کرد و مادیت بخشید. سپس با تکیه بر این گفتمان، با ملات خیریه‌ها و هیئت‌های مذهبی، با ملات ملی‌شدن کارخانجات، با ملات نهادهای تمرکز اموال، با ملات گفتمان‌ها و با ملات خشم تهیدستان علیه کاخ‌نشینان، تهیدستان به‌سرعت در تار عنکبوت ایدئولوژی کوخ‌نشینان اسیر، و چون بادکنکی باد، شدند. این ایدئولوژی چنان مکار بود که برای دفع انقلابیونی که به سازمان‌دهی تهیدستان از طریق تصرف املاک بی‌صاحب پرداخته‌بودند، بیکاران را حمایت کرده‌بودند و یا شورای کارخانجات را تشکیل داده‌بودند، جوانان حزب‌اللهی را در محلات و کارخانجات فعال کرد تا به‌نام حمایت از تهیدستان، تصرف املاک، اداره کارخانجات و بیکاران را خود رهبری کنند و مانع حضور فعالان سیاسی شوند. در این محلات، قدرت برای منزوی کردن چپ، لباس فریبنده‌ی ایدئولوژی «مستضعفان» را پوشید و با پخش ارزاق و سوخت بازاریان حامی خود، با پرداخت حقوق‌های معوقه و سایر اقدامات حمایتی، مدعی حمایت از کوخ‌نشینان در شوراهای محلی و کارخانجات شده و بالاخره با صفت تحمیلی اسلامی، این شوراها را مصادره کرد.

«بنیاد مستضعفان» اولین نهاد ایدئولوژیک مختص تهیدستان پس از مصادره انقلاب بود. ایدئولوژی بدون پیکر، شعار بدون عمل است، باید نماد انضمامی داشته‌باشد و گرنه در اذهان خانه نمی‌کند. غاصبان قدرت، نهادهای دیگر آن را، یکی یکی ساختند. از بنیاد مستضعفان تا قوانین منطبق با شریعت. از بنیاد مسکن تا هیئت‌های هفت نفره‌ی تقسیم زمین، از تعاونی‌های مصرف و مسکن در محلات تهیدست‌نشین تا کمیته زنان بی‌سرپرست،

از بسیج تا جهاد سازندگی... با این نهادها بود که ایدئولوژی‌ای خاص به نام «مستضعفان» متولد و شروع به مهار جنبش ضد نظم و مالکیت کرد، با این هدف که آن را با پنبه سر ببرد، قدرت روحانیون را مشروعیت ببخشد و کارگران به حاشیه‌رانده و تعدی‌کننده به نظم را با هویت «مستضعف» تابع نهادهای جدید قدرت کند. در کنار این نهادها، «رهبر» با نقل مکرر آیه‌های قرآنی، بر محور کرامت بخشیدن به مستضعفان، روی ضعف آنها از تحقیرها، توهین و فقر انگشت گذارد، در پیکر فردی مذهبی، عزت نفسی کاذب به آنها داد و گفتمان‌های نهادهای مذهبی را در این جهت شکل داد که «این پایین شهری‌ها و این پابرنه‌ها - به اصطلاح شما - این‌ها ولی نعمت ما هستند...» به این ترتیب ایدئولوژی خاص «مستضعفان» با دو نوع نهاد اقتصادی و مذهبی رشد کرد و برای همان تهیدستانی که برای مسکن و نان و کار می‌جنگیدند مادیت یافت. از سوی دیگر مدعیان «سوسیالیسم» - از طرفداران دکتر شریعتی تا مجاهدین خلق و تا چپ مدافع بورژوازی ملی، ضد بورژوازی وابسته و اصطلاحاً کمپرادور - را که در صدد برنامه‌ریزی دولتی با مصادره و دولتی‌کردن کارخانجات وابسته بودند راضی و خرسند به حمایت از حاکمیت مذهب کشاند. ایدئولوژی چنان طنزانه علیه سرمایه‌داران بزرگ جبهه گرفت که سازمان صنایع ملی به قبله‌گاه «چپ» اردوگاهی تبدیل شد. حتی در مرداد ۱۳۵۸ «رهبر» در سخنرانی به نام «هشدار به احزاب و گروه‌های فاسد و توطئه‌گر» برای اشاعه نهادهای این ایدئولوژی در آینده، پیشنهاد انتزاع تصورات آن «گروه‌ها» را در حزبی جهانی به نام «حزب مستضعفین» مطرح کرد: «من امیدوارم که این امر مقدمه باشد از برای یک «حزب مستضعفین» در تمام دنیا. و من امیدوارم که یک حزب به اسم «حزب مستضعفین» در تمام دنیا به وجود بیاید، و همه مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی که سر راه مستضعفین است از میان بردارند، اکنون که نمونه‌ای از پیوند مستضعفین در بلاد مسلمین تحقق پیدا کرد، این نمونه باید به یک سطح وسیع‌تری، در تمام قشرهای انسانهای تاریخ، تحقق پیدا کند به اسم «حزب مستضعفین»، که همان «حزب‌الله» است.» به نظر می‌رسد مدافعین «چپ» اردوگاهی آن روز، و «حامیان حرم» امروز، در جنگ‌های منطقه‌ای حاکمان مذهبی، همین پیشنهاد «رهبر» را دنبال می‌کنند.

نهایتاً قدرت، با تابع‌سازی تهیدستان و اکثریت فعالان مدافع برنامه‌ریزی دولتی، موفق شد اولین و مهم‌ترین گام برای مصون‌داشتن مالکیت و سرمایه را بردارد: استقرار ایدئولوژی خاص «مستضعفان»، فرزند و همراه ایدئولوژی مذهب، قدیمی‌ترین و موذی‌ترین ایدئولوژی سلطه. با این ایدئولوژی بود که حکومت را به عنوان حکومت تهیدستان حقه کردند.

(ب) ایدئولوژی دشمن‌تراشی

غاصبان قدرت با شمشیر علی به نام والی حاکم در غرب، خون تهیدستان کرد، ترکمن و بلوچ را می‌ریختند و در سخنرانی‌ها و مراسم، همان تهیدستان را ارباب خود می‌نامیدند. اما هنوز نتوانسته بودند، توقعات کارگران کارخانجات در تعدی به وسایل تولید و توقعات کارگران حاشیه‌نشین در تعدی به زمین را به بند بکشند. حضور

انقلابیون در تهییج و سازماندهی کارگران، بیکاران و این حاشیه‌نشینان، وبال گردن ضد انقلاب حاکم شده بود. فریاد نظم بلند شد. امنیت مالکیت، امنیت سرمایه بود. نظم در تولید، نظم در رعایت قوانین تملک! نظم در نیروی نظامی، نظم در دانشگاه و نظم و نظم! دهه ۶۰ دهه استقرار نظم بود. در دهه ۶۰ تندرو و مصلح، مکتبی و متخصص، لیبرال و ولایت‌مدار گرد هم آمدند و در کنار سرکوب اقوام، به ساختن نهادهای ایدئولوژیک جدید دیگری برآمدند. ۱۳ آبان ۱۳۵۸ اولین نهاد ایدئولوژی دشمن‌تراشی - مبارزه با هیولای کاغذی امپریالیسم - در سفارت امریکا بنیان گذاشته شد. اگر با ایدئولوژی «مستضعفان» بین کارگران و حامیان‌شان، مبارزین انقلابی دیوار ساخته بودند، این بار با ایدئولوژی «ضدامپریالیستی»، بین فعالان سیاسی ایجاد شکاف کردند، بخشی از آنها را در قامت «چپ» اردوگاهی جلب و مابقی را وارد انشعاب و دودستگی، و سپس مرحله به مرحله شکار کردند.

ج) ایدئولوژی میهنی دفاع از اسلام

یک‌سال بعد تخصص و تعهد در دفاع از میهن متحد شدند و ایدئولوژی خاص محوری حاکم، سوار بر اسب چندچهره‌ی ایدئولوژی دشمن‌تراشی - «ضدامپریالیسم» بزرگ و کوچک، جهانی و منطقه‌ای و «مستضعف» - جنگ را در خدمت نظم آغاز کردند. با این جنگ بود که نظام سلطه‌ی «ایدئولوژی میهنی» زیر پوست همه اقشار را نیز به نام دفاع از اسلام فعال کرد تا نهادهای سرکوب خود را سازمان‌دهی کنند، فعالان سیاسی را نابود و متعرضین به مالکیت و سرمایه را از اسباب تعرض‌شان - زمین و وسایل تولید - دور کنند. بنیان‌های مشروعیت‌بخش به سرکوب و کشتار دهه ۶۰، بر بستر ایدئولوژی خاص محوری دین، چندین ایدئولوژی بود که مهمترین آنها ایدئولوژی‌های خاص سه‌گانه «مستضعفان»، «ضدامپریالیست» و «دفاع از اسلام» بود. در این میان سومین ایدئولوژی، هرچند موقت اما برنده، استقرار ضدانقلاب را نهایی کرد، سپس زیر پوست ایدئولوژی‌های طبقاتی و عام به خوابگاهش رفت تا در زمان مقتضی دوباره بیدار شود. اولین ایدئولوژی خاص، مشروعیت‌بخش «انقلاب» اسلامی شد، عمری ۴۰ ساله یافت، سخت‌جان بود، بسیار زخمی شد، تا در آبان بر زمین افتاد و در ۶ آذر ۱۳۹۸ تشییع شد.

در روند ساختن همین نهادها، بخشی از همان به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان، جذب نهادهای ایدئولوژیک شده و با کار ثابت و مستحیل‌شدن در دولت از هویت سابق خود به‌تدریج بریدند. فرماندهان، سرداران، مدیران جانباز، جاسوسان، بسیج رسمی و گاردها عموماً از این قشر برخاستند. بخشی نیز که زخم جنگ را با خود داشتند و دیگران را مدیون رشادت‌هایشان می‌دانستند، به‌بهای از دست‌دادن دست و پای خود یا جان عزیزان‌شان در جبهه، با برخورداری از امتیازات موردی - مسکن و کار - جذب شهر و دانشگاه و حوزه‌ی رسمی کار شدند. بخش دیگر که از این خوانِ نعمت بی‌بهره بودند، یعنی اکثریت محروم از امتیازات و «رانت»، به مبارزه‌ی سابق خود برای مسکن و زیست، افتان‌وخیزان ادامه دادند. بخش آخر با گسترش بیکاری، کاهش قدرت خرید کارگران

و آوارگان جنگ، وارد سیری به شدت فزاینده گردیدند، به تدریج به میدان مبارزه‌ی آهسته و پیش‌رونده در محلات و خارج شهر پیوستند و بالاخص پس از اتمام جنگ و کاهش نهادهای ایدئولوژیک «میهنی و دفاع از اسلام»، مبارزات‌شان در همان حوزه‌ی کار و مسکن ادامه یافت و مجدداً در مقابل ارگان‌های دولت وارد نبرد سابق شدند. گرچه فقط بخش اول در نهادهای ایدئولوژیک متمرکز شدند اما در هر سه بخش، باورهایشان را همان نهادها ساختند. «همان‌گونه که تحقق آگاهی و حق انتزاعی از سوی فرد، چون آگاهی او و خواست او به نظر می‌آیند، نهادهای ایدئولوژیک نیز باورها را می‌سازند و خود را در نظر فرد مخاطب هم‌چون آگاهی او جلوه می‌دهند.» [۵]

در زمان جنگ ایران و عراق اکثریت به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان در احساس تعلق به این نهادها هویت می‌یافتند؛ آنها با این هویت از این‌که دیده می‌شوند و در گفتمان‌ها مطرح بودند، خود را بازمی‌یافتند. هر سه بخش کمتر و بیش‌تر با همین باورها وارد دوگانگی ایدئولوژیک شدند؛ در هویت «مستضعف» باورمند و مدافع سرسخت پیشوا و حکومت مذهبی. در هویت کارگر به‌حاشیه‌رانده. در تقابل روزمره با دولت. از این رو می‌توان گفت نسل اول اکثریت به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان در دوگانگی سیاسی تندروان پدربزرگ - اصول‌گراها - و مصلحان دولتی عموماً جانب‌دار اصول‌گراها شدند. آنان در ۴ دهه قبل عموماً روستازاده، مذهبی خرافاتی و هنوز «رهبر» را چون شاه، نماینده خدا - امام امت - می‌دانستند. نیاز به سلطه در نظام باورهای‌شان قوی بود. با توجه به این‌که رابطه‌ی سلطه در سرشت دین است و دین، خود، ایدئولوژی خاصی است که در محور مرکزی ایدئولوژی‌های حاکم قرار گرفته‌بود، بنابراین طبیعی است که به‌حاشیه‌رانده‌گان دوره‌ی شاه که هنوز موبایل و اینترنت را نمی‌شناختند، یا حتی در مکان زیست خود تلویزیون نداشتند، با دو ایدئولوژی دین و «مستضعفان»، پراتیک‌های اجتماعی خود را در پیکر اصول‌گرا، حزب‌الله و تندرو مادیت بخشند. نهادهای ایدئولوژیک با حلول خود در ذهن این کارگران، آنها را از آن خود کرده‌بودند. به یاری کتاب **نقد ایدئولوژی** (ر.ک. یادداشت شماره ۴) و دیدگاه نوین آن پیرامون ایدئولوژی، می‌توان بر فضای سیاسی ۴۰ سال گذشته، بالاخص دهه‌ی اول، از نهادهای به‌اصطلاح انقلابی و گفتمان آخوندها گرفته تا نمازجمعه‌ها و راهپیمایی‌ها، به‌مثابه پایه‌های ساختمان ایدئولوژی، پرتو تازه‌ای افکند: «ایدئولوژی مجموعه تصورات نیست، بلکه انتزاعی استقلال‌یافته از این تصورات است (بیان انتزاعی و استقلال یافته‌ی روابط مبتنی بر سلطه). به بیان دیگر، ایدئولوژی عبارت از انتزاعات مادیت‌یافته‌ای از پراتیک‌های اجتماعی است که خود را در قالب آگاهی فرد یا گروه به آن روابط متجلی می‌کند. هر ایدئولوژی دو پایه یا محور دارد: ۱- نظام نهادهای ایدئولوژیک (شامل نهادهای پیکریافته و نشانه‌های گفتمانی و غیرگفتمانی) ۲- نظام باورهای افراد مخاطب آن.» [۶]

با همین ساختمان ایدئولوژی بود که «رهبر» سابق، نظام باورهای به‌حاشیه‌رانده‌شدگان را به پایه قدرت خود تبدیل کرده بود: «فقرا و متدینین بی‌بضاعت، گردانندگان و برپادارندگان انقلاب

هستند... مستمندان و فقرا و دورافتاده‌ها در صف مقدم جامعه هستند، همین‌ها و همین زاغه‌نشینان و همین حاشیه‌نشینان و همین محرومان بودند که این انقلاب را به ثمر رساندند... همین‌ها هستند که الان در جبهه‌ها مشغول به فداکاری هستند.»

سیاست مزورانه غاصبان قدرت در دیدن پراتیک‌های اجتماعی، منتزع‌کردنشان و پیکربخشیدن به آن‌ها در نهادهای ایدئولوژیک، نظام باورهایی را ساخت که به آب حیات تداوم آنها تبدیل شد. اما سقوط حاکمان نیز بدون شک و تردید کارگران در پایه‌ی ارزش‌هایشان، با همواره آزمون و آزمودن عینیت‌های مرتبط با این ارزش‌ها میسر نبود. روشنفکران و نیروهای چپ که مسئولیت نقد این ایدئولوژی‌ها را داشتند، یا کشته و آواره شدند یا به‌جای نقد، بالعکس به تداوم و استقرار این ایدئولوژی‌ها یاری رساندند. چنان‌که وقتی تهیدستان دسته دسته، به جبهه جنگ فرستاده می‌شدند، تفکر توده‌ای - اکثریتی، آتش‌بیار معرکه شده، تبلیغات هژمون حاکمان را سامان می‌دادند. بنیادهای متعدد، جاسوسان محلات را آموزش می‌دادند و گفتمان‌های دانشگاهی، «چپ» اردوگاهی و مساجد، ضمن تعمیق ایدئولوژی‌های فوق، تهیدستان را نسبت به اهداف فعالان سیاسی بدگمان می‌کردند. در چنین جوی بود که سپاه مقدس نظم در لباس کمیته، بسیج و ساواما از یک طرف کشتار انقلابیون و تغییر هویت شوراهای کارخانجات را شروع کرد، و از طرف دیگر در لباس نیروهای شهرداری، جنگ علیه حاشیه‌نشین‌ها و علیه خانواده‌ی همان به‌جنگ‌رفتگان را از شیراز تا مشهد و تهران در دستور کار خود قرار داد. هدف فرادستان خاموش کردن جنبش تصرف و اعاده نظم بر زمین بود. لذا در چند جبهه رسماً، جنبش به حاشیه رانده‌شده‌گان را در تیررس قرار دادند. الف) افزایش محدوده مجاز شهر، وارد کردن حاشیه‌نشین‌ها به محدوده شهر و استفاده رسمی از امکانات دولتی، به عبارتی بوروکراتیزه کردن آنها! اما حاشیه‌نشینان به علت فقر مطلق و عدم توانایی در تامین هزینه‌ی این امکانات، از بوروکراسی دولت گریزان بودند و هستند. آنها می‌خواهند استقلال‌شان را حفظ کنند تا با حداقل درآمد، امکان ادامه زیست داشته باشند. تبعیت از برنامه‌های شهری مغایر اقتصاد خانواده و فرهنگ زیستی - مکانی‌شان است، حتی زمانی که به اجبار وارد حوزه شهر و تابع برنامه شهری می‌شوند. از یک سو توسط رانده‌شدگان جدید شهر و روستا، در اطراف حاشیه‌نشین‌های سابق، حاشیه‌های جدید شکل می‌گیرد، از سوی دیگر مقاومت حاشیه‌نشین‌های سابق در مقابل پرداخت هزینه خدمات عمومی، مبارزه آنها را با دولت، وارد سیکل جدیدی در متن شهر می‌کند. ب) دادن مسکن رسمی به حاشیه‌نشینان آسیب‌دیده در جنگ از طریق اموال فراریان، قانون اراضی شهری و بنیادها در راستای رسمیت‌بخشیدن به آنها. این بخش از حاشیه‌نشینان، مسکن یا زمین دریافتی را در بازار به وجه نقد تبدیل و به گسترش امکانات زیستی خود در محلات خودی می‌پرداختند، آنها تهیدست تر از آن بودند که ساخت رسمی و استاندارد را بپذیرند. ج) بازگرفتن املاک تصرفی، با شمشیر همان ایدئولوژی‌ها و فتوای خود «رهبر» شروع شد: «هرگونه تصرف در ملک مشروع باید با رضایت مالک باشد و بدون رضایت او غصب و حرام و موجب ضمان است.» مشروع بودن مالکیت را هم توازن

قوای فرادستان و فرودستان تعیین می‌کرد. چنان‌که وقتی تهیدستان در خیابان بودند، انقلاب مصادره شده بود و نوزایش کمیته‌های سرکوب، خود در شوق تصرف املاک بود، نه انگیزه و نه امکانی برای توقف جنبش تصرف املاک حاشیه‌نشینان بود، لذا مالکیت فراریان، مشروع نبود! اما با قدرت‌گیری ارگان‌های سرکوب و تابعیت اعضای کمیته‌ها از ایدئولوژی خاص «مستضعفان»، مشروعیت مالکیت در چنان اوجی به پرواز در آمد که در دهه‌های بعد، وکلای برخی مقامات زمان شاه، املاک آنها را بازپس گرفتند.

در سال ۱۳۶۰، در همان حال که انقلابیون در زندان‌ها کشتار می‌شدند، با تصویب قانون اراضی شهری در مجلس، حکم اعدام جنبش تصرف املاک در ماده ۱۵ صادر شد: «... وزارت مسکن و شهرداری باید این متجاوزین را به دادسرا و دادگاه صالحه معرفی کند و از اراضی مورد تصرف و تجاوز با دخالت قوای انتظامی رفع تصرف و تجاوز کرده و برحسب مورد، در اختیار دولت یا شهرداری‌ها قرار دهد.» به این ترتیب با ساخت و ساز در زمین‌هایی که رها شده بود، و همچنین جنبش تصرف املاک خالی، دو نماد آرمانی مهر حاشیه‌نشینان در طغیان انقلابی، در سال ۶۰ سر بریده شد. به قول رزای سرخ، نظم برقرار می‌شود.

در اجرای این دستور نمایندگان بود که دولت برای خدمت به نظم سرمایه، تحت پوشش ایدئولوژی «دفاع از اسلام»، نیروهای ویژه را که خود از تهیدستان بودند تشکیل و در تمام دهه ۶۰ به بازگرفتن املاک تصرفی و تخریب خانه‌هایی که همان تهیدستان غیرمجاز ساخته بودند، پرداخت. حمله نیروهای ویژه شهرداری با حمایت دوردور نیروهای امنیتی و کامیون‌ها و بلدوزورها به شهرک‌ها و مغازه‌هایی که در اطراف تهران تصرف و شبانه ساخته شده بودند در تمام این دهه ادامه داشت. گاه نیروهای تخریب نیمه‌کاره فرار می‌کردند یا شبانه تخریب می‌کردند. حاشیه‌نشینان به هشدارهای شهرداری‌ها توجه نمی‌کردند، مقاومت می‌کردند، زنان گریه‌کنان و بچه در بغل زار می‌زدند، گاهاً جلوی بلدوزورها می‌خوابیدند، تظاهرات می‌کردند، شعار می‌دادند به مامورین حمله می‌کردند. جلو شهرداری‌ها بست می‌نشستند و در بسیاری موارد خانه‌های تخریب‌شده را دوباره شبانه می‌ساختند. خفقان و سرکوب حاصل ایدئولوژی‌های خاص، و وحشت حاکم در مردم همراه با فقدان رسانه‌های آزاد و غیبت اینترنت، مانع عمومی شدن اخبار این تهاجمات می‌شد. شورش‌ها و مقاومت‌های کوچک وارد اخبار نمی‌شد مگر بزرگ‌ترین آنها. اصولاً در مقطع جنگ، مقاومت و اعتراض نسبتاً محدود شد. اما علی‌رغم همه تلاش دولت وقت برای نظم‌بخشیدن به شهر و محدود کردن روستاییان، مهاجرت از روستا به شهر و از شهرهای کوچک‌تر به بزرگ‌تر قابل توقف نبود. در نتیجه‌ی جنگ ایران و عراق و سرازیر شدن آوارگان جنگی، مهاجرت گسترش هم یافت. طنز عیاربودن ایدئولوژی آن بود که درحالی‌که ضد انقلاب حاکم با ایدئولوژی «مستضعفان»، به حاشیه رانده‌شده‌گان را به نام جانباز، بسیجی، کفن‌پوش، جاسوس، کمیته‌چی، پاسدار و... پایگاه اجتماعی خود کرده‌بود، هم‌زمان، مسئولین شهری با ایدئولوژی بورژوازی و نهادهای قانون، آنها را ضد نظم معرفی و منزوی می‌کردند تا

مانع مهاجرت و گسترش جمعیت حاشیه‌نشین شوند. با پایان جنگ و ریزش نظام باورهای به‌حاشیه‌رانده‌شده گان، ایدئولوژی «دوگانه‌ی رهبر- دولت»، یار و پشتیبان ایدئولوژی «مستضعفان» شد. سرکوب به مدد ایدئولوژی‌های تابع‌ساز، جنبش‌های تعیین‌کننده‌ی دوران انقلاب، مانند جنبش تصرف املاک و شورایی تهیدستان را، در روند جنگ به‌بند کشانده و خاموش کرد. اما با پایان جنگ، از بُرد ایدئولوژی‌های تابع‌ساز در مقابل سیاست‌های روزمره، پنهان و مستقل به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهری، کاسته شد. تنازع بقای کارگر به‌حاشیه‌رانده، مرزهای ایدئولوژی را زخمی می‌کرد و با صدایی که در بُعد عمومی، شنیده نمی‌شد، تغییراتی در مناسبات هستی زیست و کار به‌وجود می‌آورد که پایدارتر و موثرتر از تغییرات سیاسی پر سروصدا بود. نه صرفاً شکل جدید و مستقل‌تری از زیست و کار به انسان آبان ارائه می‌داد، بلکه و بیش‌تر، نظم سرمایه‌داری و ادعای «برابری» آن را به چالش می‌کشاند.

تجربه زیسته پسا دهه ۶۰: کارگر به‌حاشیه‌رانده، مخاطب رهبر، مقابل دولت

اگر دهه‌ی ۶۰، دهه‌ی نظم و به‌بند‌کشاندن تهیدستان با زنجیر ایدئولوژی‌های خاص مقطعی و درازمدت بود، به طبع آن پیشروی آرام و مستمر به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهری کمتر و پنهانی‌تر شد. دفاع از اسلام و کشور در واقعیت ملموس خود، بهشتی برای به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان به ارمغان نیاورد و چیزی جز گرانی بیش‌تر، آوارگی و بی‌خانمانی بیش‌تر نداشت و نهاد مستضعفان به‌جای پاسخ به نیاز مسکن مستضعفان، تابع منطق انباشت سرمایه بود. صدای بی‌صدایان در مراجعات مکرر به این نهاد فقط تا حدی شنیده می‌شد که قدرت آن منطق اجازه می‌داد. لذا از آغاز دهه‌ی ۷۰ شورش‌ها گسترده‌تر و خشن‌تر شد. چندین شورش با ده‌ها کشته و آتش‌زدن صدها ساختمان دولتی، بانک و مغازه و اتوبوس حتی تسخیر شهرکی در مشهد که شهرداری به آنها جواز ساخت نداده بود. این شورش‌ها که بعد از برنامه‌ی تعدیل ساختاری دولت وقت شروع شد، شامل تظاهرات در کوی طلاب مشهد، اراک، مبارکه، چهاردانگه تهران و... بود که به‌شدت سرکوب شدند. مشروح این شورش‌ها را، مقاله سیاست پس-کوچه‌ای در ایران نشان می‌دهد. گرچه در سطح وقایع و جامعه همه چیز آرام به‌نظر می‌رسید، اما نبرد طبقاتی ادامه داشت. پرداختن به این تجربه‌های زیسته، علل و نتایج آن در حوصله این نوشته نیست. پس از این شورش‌ها، ورود آخوند خاتمی با گفتمان قانون در عرصه سیاست، فقط برای راضی کردن اقشار میانی و مرفه در التزام به بهشت قانون و جامعه مدنی نبود، بلکه هم‌چنین حضور دولتی بود که نهاد ایدئولوژیک قانون را برای مهار شورش‌ها برگزیده بود.

همین زیست طبیعی به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان در مبارزه‌ی مدام، خاموش یا علنی با ارگان‌های دولتی بود که با اتمام جنگ در اواخر دهه ۶۰، با ورود هیئت اعزامی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به ایران و با تُرک

تازی سیاست‌های نیولیبرالیسم اقتصادی دهه ۷۰ هربار در یک شهر حاد می‌شد. برای حاشیه‌نشینان که همیشه در پائین‌ترین سطح مزدها بودند، جنبش خاموش علیه دولت همیشه وجود داشت و جوانان‌شان از همان کودکی می‌آموختند که داشتن معیشت و مسکن عادی بدون مبارزه با دولت میسر نیست. اگر دولت برای شهرنشینان نماد امنیت و نظم است، برای کارگر به‌حاشیه‌رانده عامل محرومیت او از آب و برق و مسکن بوده‌است. دولت تا جایی پذیرفته می‌شود که مانع تعدی این کارگران به‌حاشیه‌رانده و دسترسی به این امکانات نشود، و یا به‌نام یارانه و تقسیط و کاهش بهای برق و آب، حداقل دستبرد به درآمدش را تحمل‌پذیر کند.

دولت قانون اما هربار با شدت بیشتری بر کاهش زاد و ولد، توقف مهاجرت روستا به شهر، انضمام زاغه‌ها و آلونک‌ها به شهر، بیرون‌راندن متصرفین از املاک تصرفی و خراب‌کردن خانه‌های بدون مجوز ادامه داد. همین دولت قانون بود که با یک دست شلاق و با دست دیگر شاخه‌ی زیتون وام و فروش زمین‌های تصرفی و موات و بایر با قیمت به‌اصطلاح دولتی، به‌حاشیه‌رانده‌شدگان شهری را روانه دهلیزهای تو در توی بهره، پیمان‌کار و دلال‌ها کرد. لذا کارگر به‌حاشیه‌رانده در همان حال که با زنجیر ایدئولوژی «مستضعفان» و با بخشش‌های موردی نهادهای آن، در بند رهبر جدید بود با کارکرد بهره و نزول، در صف بانک‌ها و رانت‌خواران بازار در چرخه استثمار مضاعف‌تر و بیش‌تر گرفتار و در تقابل با دولت - مکانیسم اجرایی حکومت - قرار می‌گرفت.

به‌حاشیه‌رانده‌شدگان، از طریق ایدئولوژی «مستضعفان»، پایه‌ی مشروعیت حاکمیت ولایت فقیه بودند. نهادهای «رهبر»، با بخشش‌های موردی به‌همین کارگران، گفتمان‌های فقیرنواز، انجام مراسم مذهبی در حاشیه‌ها، تظاهرات علیه دشمن‌های نادیده (روز قدس)، با تکرار و تکرار، همبستگی و روابط اجتماعی مبتنی بر سلطه را حفظ و بازتولید می‌کردند. در مقابل، ریزش نظام‌باورهای تهیدستان با سنگ محک تجربه‌ی زیسته، ریزش تدریجی بود. کمیتی که هنوز قادر به تاثیر تعیین‌کننده در پایه‌های مشروعیت نظام نبود. پایه اولیه مشروعیت، یعنی ایدئولوژی «مستضعفان»، پیوسته با پایه‌های جدید، ترمیم و تقویت می‌شد. از آن جمله و قوی‌تر از همه ایدئولوژی دوگانه‌ی رهبر - دولت بود. گفتمان‌ها، که مبارزه طبقاتی کارگران به‌حاشیه‌رانده را متوجه مکانیسم اجرایی دولت کرده بود، مانع گسترش این مبارزه علیه سیستم می‌شد.

در دهه‌ی ۶۰ حکومت در عین دفاع از مالکیت و تهاجم به تصرف‌کنندگان، با سیاست‌هایی مثل فروش کالاهای اساسی به قیمت پایین، سهمیه‌بندی و تخصیص یارانه، سعی می‌کرد وفاداری تهیدستان را در زنجیر ایدئولوژی‌های «مستضعفان» و «دشمن‌تراشی» و «دفاع از میهن و اسلام» حفظ کند تا جهت سرکوب و کشتار حامیان آنها - نیروهای انقلابی - دستش باز باشد. اما در دهه‌ی ۷۰ بنا به ضرب‌المثل نیولیبرالی: پدر باید عقب می‌نشست تا بچه‌ها خود نان‌آور شوند، ریاضت اقتصادی شروع و سیاست‌های باز و تبلیغ موفقیت فردی به‌عنوان خودکارفرما، تهیدستان پایین‌دست را برای تامین معیشت به حاشیه‌ی کارهای شخصی در خیابان کشاند.

اعتراض کارگران چیت ری، اعتصاب کارگران ذوب مس خاتون آباد، بستن جاده‌ی یکی از محلات رباط کریم توسط معترضین و ده‌ها مورد دیگر... نبرد طبقاتی همین به‌حاشیه‌رانده‌گان شهری در خشم به دولت وقت بود که وضعیتی را رقم زد تا ملیجک مضحکی به‌نام احمدی نژاد توانست خود را قهرمان لایه‌های پایینی تهیدستان نشان دهد. کوتوله‌ای که روی امواج خشم مردم از گسترش فقر با شعار نجات فقرا از دست اغنیا به‌قدرت رسید و پوپولیسیم را عصای دست نئولیبرالیسم کرد. در پایان دوران این کوتوله، با هدف‌مندی یارانه‌ها و آزادسازی مجدد قیمت‌ها، ریاضت اقتصادی بیش‌تر شد، تهیدستان بیش‌تر، سرمایه مالی متمرکزتر و بازار، کالایی‌تر شد. دولت احمدی نژاد که به‌نام و با حمایت علنی «رهبر»، آرای به‌حاشیه‌رانده‌گان شهری پایین را کسب کرده بود، شری مثبت بود! چون ایدئولوژی دوگانه‌ی رهبر - دولت را وارد آزمون نهایی تجارب تهیدستان کرد. این دولت بالاخره ایدئولوژی «مستضعفان» را به مضحکه‌ای کامل کشاند. ایدئولوژی‌ای که زمینه تراژدی کشتار ۶۰ را فراهم کرده بود، اکنون در گفتمان‌های کم‌دی‌وار، سگ‌هاری را می‌مانست که در زمان مرگ به بیش‌ترین تلاش‌ها متوسل می‌شود.

اگر تا اوایل دهه ۸۰ بیش از ۸۰٪ شورش‌ها در زیست‌گاه‌های حاشیه‌ای رخ داده بود، در اواخر همین دهه این شورش‌ها کاهش و با رایانه دولتی، به مقاومت‌های موردی انجامید. «اجبار کسالت‌بار روابط اقتصادی» برای حاشیه‌نشینی که اقساط خوراک ماهانه‌اش را با یارانه می‌داد، کوتاه‌مدتی دولت را آسوده کرد. این مدت به دو سال نینجامید. اعتراضات پراکنده، شروع و آب، برق و گاز و خدمات شهری مجدداً مرکز اعتراضات حاشیه‌نشینان شد. درگیرشدن با مامورین دولت، پاره‌کردن قبوض و عدم پرداخت بدهی به دولت، به بالای میلیاردها تومان رسید. عدم پرداخت هزینه تسهیلات شهری توسط حاشیه‌نشینان شهر، با قطع آب، برق و گاز همراه شد. مقاومت مردم، استفاده غیرمجاز، یواشکی و ربودن همان تسهیلات بود. این تجارب زیسته، کارایی ایدئولوژی دوگانه‌ی رهبر - دولت را چنان کاهش داد که در انتخابات آخرین دولت موجود، به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهری بزرگ‌ترین قشری بودند که در انتخابات شرکت نکردند. شعار دی ۱۳۹۶، «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا دیگه تمامه ماجرا»، خلق‌الساعه نبود؛ قبلاً در آزمودن عینیت حمایت «رهبر» از کم‌دی دولت به‌بار نشسته بود.

همین مقاومت‌های موردی کم کم انباشت می‌شد و مخالفت و خشم درونی را متوجه حاکمیت می‌کرد. در همین مقاومت‌های موردی بود که ترک و کرد، بلوچ و ترک، زن و مرد، بهایی، شیعه و سنی، یهودی و ارمنی با احساس مشترک در مقابل ستم طبقاتی فرای قومیت‌گرایی و مذاهب و جنسیت، همدیگر را درک و با یکدیگر متحد می‌شدند. اتحاد و همبستگی شگفت‌آور اقوام مختلف در خیزش آبان در همین روند درازمدت شکل گرفته بود. حضور لحظه به لحظه و سیاست‌های هرروزه برای دفاع از دستاوردهای خود، برای کسب منبع درآمد، برای ترمیم محل زیست، برای تامین تسهیلات عمومی و بازپس‌گرفتن بخش‌های اندکی از ارزش اضافی چپاول

شده‌ی آنها، دیگر کرد و لر، مرد و زن، سنی و شیعه، روسپی و دزد نمی‌شناخت؛ در مقابل ستم طبقاتی، درد یکسان بود.

در تمام این سال‌ها مهاجرت ادامه یافت. بحران و بیکاری فراسوی نظم بورژوازی عمل می‌کرد. مسئول ستاد هماهنگی بازآفرینی شهر استان تهران می‌گوید: «برخوردهای گزانبیری نمی‌تواند جلوی سکونت‌گاه‌های غیررسمی را بگیرد، همان‌گونه که برخورد ضربتی در خاک سفید نتوانست جلوی تجمع معتادان و زندگی غیررسمی در این منطقه را بگیرد و اکنون شاهد ساخت خانه‌های یک‌شبه در این مناطق هستیم.» (سایت فرارو) مهاجرت به شهرها به چندین برابر رسید. در دهه‌ی جاری تحقیقات موردی سه میلیون و نیم حاشیه‌نشین فقط در تهران را گزارش می‌داد. مقامات رسمی جهت کتمان واقعیت جمعیت حاشیه‌نشینان، این آمار را به کل استان تهران تعمیم دادند. حال آن‌که با یک دست‌نبودن اظهارات آنها مشخص شد در استان تهران این جمعیت از مرز ۵/۴ میلیون نفر گذشته است، همان آماری که در [بخش نخست این نوشته](#)، حداقل ممکن برآورد شد. کار حاشیه‌ای - خیابانی هم به‌همان نسبت افزایش داشت. فریاد تجار و مغازه‌ها از دست‌فروشان به تومار و نامه انجامید که از حامی مهربان‌شان یعنی دولت می‌خواستند با قاطعیت با دست‌فروشان برخورد شود. گزارش‌های زدو خورد دست‌فروشان و مامورین تمامی نداشت. کار با موتور چنان زیاد شده‌است که در خیابان‌های فقیرنشین و اطراف بازارها تعدادشان برابر با اتومبیل‌هاست. تجربه‌ی زیسته‌ی بیکاران و دست‌فروشان، موتورسواران و کولبران مستمراً ادامه دارد. حاکمان دژخیم در شرایطی هرروزه کولبران مرزی را به اتهام قاچاق مورد یورش وحشیانه خود قرار می‌دهند و از آنان قربانی می‌گیرند که مردم کردستان به‌خوبی می‌دانند که خود مافیای سپاه پاسداران، تاجران و باندهای بزرگ هم‌دست سپاه، عامل اصلی افزایش قاچاق در منطقه و در سراسر ایران هستند.

تجربه‌ی زیسته‌ی بیکاران

تجربه‌ی زیسته‌ی بیکاران و دست‌فروشان با افزایش موتورسواران معیشتی (بیکاران پنهان)، ادامه نبرد حاشیه‌نشینان در خیابان‌ها توسط بی‌ثبات‌کاران بود. کسب معاش با دست‌فروشی، موتورسواری و بازار سیاه ارز و جنس و بدن، صرفاً تلاش به‌حاشیه‌رانندگان بازار کالا نبود، از ضرورت‌های سرعت چرخش سرمایه در بحران سرمایه جهانی نیز بود. جابه‌جاشدن کالا آرام ندارد، هرچا و هرچه سریع‌تر به‌نفع سرمایه در گردش است. بی‌دلیل نیست که بازاریان از توقف موتورها توسط نیروهای انتظامی معترض می‌شوند! بی‌نظمی شهری در این دوران، زائیده منطق سرمایه برای تبدیل کالا به پول می‌شود.

مصادره انقلاب از همان آغاز با بیکاری گسترده شروع شد. اعتصابات، مختل‌شدن وزارت‌خانه‌ها و تولید و خدمات، توقف پروژه‌های ساختمانی، توقف حرفه‌هایی که حاکمان مغایر عقیده خود می‌دانستند مانند کافه‌ها، کباب‌ها، تئاترها، واردکنندگان لباس‌های غربی، فروشندگان مشروب و بلیط‌بخت‌آزمایی و غیره. مصادره‌ی

انقلاب، آغازگر تجمیع قشرِ عظیم بیکارانی شد که با بیکاری پنهان و آشکار هرروز افزایش یافتند. کاهش یکباره سطح زندگی و سرکوبِ توقعات برآمده از انقلاب، بیکاران را به چاره‌جویی برانگیخت. اولین اقدام جمعی آنها با حمایت نیروهای چپ در سندیکای کارگران پروژه‌های بیکارِ آبادان تبلور و ادامه یافت. از نظر حامیانِ نظمِ سرمایه، - غاصبان انقلاب - مسبب، چپ‌ها بودند. آنها با کمک به کارگران و بیکاران نظم را به هم ریخته بودند. در زمستان همان سال در کرمانشاه تلاش تشکل بیکاران به مدد سازمان‌دهندگان چپ به پرداخت خسارت بیکاری و بازگشایی یک کارخانه برای تامین شغل منجر شد. گرچه ایدئولوژی سوسیالیست اردوگاهی سایه خود را بر اغلب این تظاهرات داشت. در بیانیه ۱۱ اردیبهشت کارگران تهران، ملی‌کردن صنایع و امور بانکداری به عنوان بالاترین خواست مطرح شد. خواسته‌ای محصول حضور چپ، که البته گوشت را به گربه سپرد.

بیکاران، مرکزیتی برای تجمع و اعتراض نداشتند، تشکل‌هایشان موردی بود و زود هم می‌پاشید. همین تشکل‌های موردی را هم ضرورت، نیاز و حضور چپ در جامعه ممکن می‌ساخت. در فرودین ۵۸ کارگران نیمه‌وقت فصلی و بیکاران، محلی را اشغال و به آن «خانه کارگر» نام دادند. مکانی که محل نشست‌هایشان شد. بر دیوارهای این محل این شعارها دیده می‌شد: «دموکراسی کارگری محدودیت نمی‌شناسد»، یا «چاره‌ی کارگران سازماندهی و همبستگی است». در سخنرانی‌ها حضور و تفاوت سازمان‌های چپ منعکس می‌شد. شعارهای ملموس کارگری در کنار شعارهای عمومی‌تر فضای خاصی ایجاد می‌کرد. اگر جلوی ستاد فداییان در خیابان میکده شعارهای عمومی و انتزاعی مانند انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی گوش شنوا داشت، در خانه کارگر شعارهای ملموس‌تر و انضمامی‌تر، مثل خسارت بیکاری، ایجاد شغل و حق اعتصاب و حکومت شورایی، طنین بیش‌تری می‌یافت. اگر روشنفکران، یاران و رفقای‌شان را جلو ستاد میکده یا کتاب‌فروشی‌های دانشگاه تهران می‌یافتند، کارگران و به‌خصوص بیکاران در خانه‌ی کارگر یکدیگر را می‌یافتند و مثل یک مدرسه از حضور در آنجا می‌آموختند. این خانه که بعداً مأمّن فریب‌کاران، «چپ» اردوگاهی و غاصبان انقلاب شد، در سال آغازین، پناه‌گاه بیکارانی بود که گاهی برای شریک‌شدن در یک وعده غذا با کارگری دیگر، به آنجا می‌آمدند. یک فعال سندیکایی می‌گوید: «اول از همه بعد از این که انقلاب شد، خانه کارگر توسط یک‌سری سندیکاها و شوراهای کارگری که مستقل شده بودند، اشغال شد. یعنی این‌ها می‌رفتند آنجا و برنامه‌هایشان را برای مدتی برگزار می‌کردند. ولی از همان اوایل انقلاب، این‌ها مرتب مورد هجوم افراد چماقدار، به اصطلاح حزب‌الله، قرار می‌گرفتند ولی موفق نمی‌شدند اینجا را بگیرند. یک‌بار هم گرفتند، ولی بیکارها که آن موقع سازماندهی خوبی شده بودند، آمدند خانه کارگر را پس گرفتند. تقریباً تا ۱۱ ماه بعد از انقلاب، تا جمعه‌ای در آذر ۵۸، این‌ها از نماز جمعه رفتند اعلامیه پخش کردند که خانه کارگر دست ضدانقلاب افتاده و باید برویم آنجا را از دست‌شان در بیاوریم. خلاصه، لشکر بزرگی را آوردند و توانستند خانه کارگر را بعد از ۱۱ ماه که دوبار دست به‌دست شد، بگیرند.»

درحالی که تئوری در دانشگاه و ستاد مرکزی گروه‌های متفاوت چپ برای جان‌گرفتن پروبال می‌زد، پراتیک در همین خانه کارگر - که بعداً منفور شد- در سندیکای کارگران پروژه‌ای و فصلی آبادان و نیز اصفهان و کرمانشاه دنبال راه چاره بود. سازمان‌دهندگان (فعالان چپ و غیرچپ) بین ستادها و این تشکل‌ها در رفت‌وآمد بودند. این تشکل‌ها عموماً شامل بیکاران و بی‌ثبات‌کاران مانند کارگران ساختمانی، کارگران فصلی، کارگران خدماتی روزمزد، دیپلمه‌های بیکار، باربران و... بود. از محلات تهیدست‌نشین شهرها می‌آمدند و دوستان و آشنایشان را نیز با خود می‌آوردند. تلاش‌ها اما کوتاه‌مدت بود. حاکمان نظم در وحشت از سازمان‌یابی بیکاران بالاخص در فراخوان مؤثر کلیه این تشکل‌ها در ۱۱ اردیبهشت، خود را آماده می‌کردند، نوزاد متولدشده را زود سر ببرند. جنگ کردستان، شروع بگیروبه‌بند و کشتار بود. راه‌پیمایی مهرماه بیکاران با تیراندازی و تهدید دولت مواجه شد و سایر اعتراضات در هیاهوی تولد ایدئولوژی دشمن‌تراشی تصرف سفارت آمریکا محو گردید. گروه‌های شبه‌نظامی فشار با شعار مرگ بر آمریکا به ستاد بیکاران در شهرها حمله کردند. رهبران و سازمان‌دهندگان را دشمن اسلام، کافر و منافق نامیدند و با فشارهای سیاسی، تحریک تهیدستان علیه تهیدستان، پشت شعار مرگ بر آمریکا در نمازهای جمعه رعب و وحشت ایجاد و بخشی را ترساندند، بخشی نیز با فعال‌شدن کارخانجات (توسط مالکان سابق مجیزگوی دولت اسلامی، توسط شورای کارگران در کارخانجات مالکین فراری، با اعتبار به پیمانکاران ساختمانی) و نهادهای تازه‌بنیان اسلامی جذب کار شد. با دستگیری، پنهان‌شدن و نیز اعدام فعالان کارگری و کشتار هزاران انقلابی کمونیست، بازگشت فعالان یا کارگران با تجربه سر کار و محدودیت‌های خفقانی شدید، جنبش بیکاران به کمک ایدئولوژی‌های گفته‌شده، کم‌کم ضعیف شد، اما از بین نرفت. یکی از فعالان کارگری گریخته از ایران می‌گوید: «جمهوری اسلامی به‌رغم آن که می‌خواست آنها را سرکوب کند، چون این‌ها را مانعی برای رسیدن به آن غارت و سفره رنگینی که جلو پایش پهن شده بود، می‌دانست، اما بهانه‌ای برای سرکوب پیدا نمی‌کرد. تا این که جنگ مانند نعمتی به مدد جمهوری اسلامی آمد. آنها در اصل در آن سال‌ها توانستند با این وحشی‌گری و شناعت و سرکوب، جنبش کارگری را به سکوت بکشانند. یعنی فعالین اصلی را دستگیر کردند و از محیط کار و کارخانه و اجتماع دور کردند. همه‌ی این‌ها باعث شد جنبش کارگری برای مدت زیادی با توجه به بهانه جنگ و آن نعمتی که در غیراین صورت برایشان حاصل نمی‌شد و منافع عظیمی که در جنگ داشتند و حاضر نبودند جنگ را تمام کنند، به همان نعمت و همان بهانه، هرگونه قدرت اعتراض را از کارگرها سلب کرده بودند و هر فشاری را به کارگرها وارد می‌کردند و به اسم این که جنگ است، هر کسی را به‌عنوان ستون پنجم معرفی می‌کردند و هم‌دست با حریف مقابل در جنگ، دست آخر هم همان‌طور که همه شاهد هستیم، در سال ۶۷، زندان‌ها را چه جوری به قول خودشان جارو کردند.»

جنبش بیکاران عقب‌نشینی کرد اما خاموش نشد. بیکاران سال به سال افزایش می‌یافتند و تورم، قدرت خرید بیکاران پنهان را کاهش و کاهش می‌داد. آنها موتور محرک به‌حاشیه‌رانده‌شدگان شهری باقی ماندند و با ازدیاد

خود، عملاً حاشیه‌نشینی را افزایش می‌دادند. مازاد مهارناپذیر نیروی کار، افزایش مستمر و تصاعدی آن در حاشیه، زیست و کار نظم شهری بود که در آبان چون بهمنی فرود آمد. بهمن موقتاً متوقف شد ولی افزایش مازاد نیروی کار و تداوم نبردش برای زیست ادامه دارد، بحران ساختاری ادامه دارد، نبردش نیز توقف‌پذیر نیست.

۳- تجربه‌ی زیسته‌ی بی‌ثبات‌کاران: دست‌فروشان، موتورسواران خیابانی

بیکاران با سرکوب و خفقان، وارد مبارزات فردی و روزمره شدند. بیش‌تر بیکاران با اتکای سنتی به خانواده و خویشان، وام یا کمک مالی، تهیه و به دست‌فروشی، موتورکاری، تعمیرکاری خانگی، دکه‌داری، چرخ‌داری در بازارها، باربربری، مسافرکشی، دلالی و خرید و فروش در بازار سیاه کالا ... روی آوردند. بازار سیاه خارج از کنترل دولت و در تصرف بیکاران قرار گرفت. اعتراض و نبرد روزمره در این بازار، کنار خیابان‌ها، در دنیای مجازی، درسایت‌های فردی و ارسال کالا به خانه‌ها در عنوانی به‌نام خودکارفرما تداوم یافت. تجارت خرد در بازار غیررسمی خارج از چشم دولت، مغایر نظم، اما برای مناسبات کالایی، خود نظم و بازار توزیع مکمل بازار رسمی در مناسبات سرمایه‌داری جهانی بود. نماینده مجلس دهم ۱۳۹۷: «برخی از دست‌فروشان پشتوانه قوی دارند بدین معنا که از طرف گروه و افرادی حمایت می‌شوند و دست‌های پشت پرده پشتیبان برخی از دست‌فروشان هستند بنابراین باید در گام نخست ریشه حضور برخی از دست‌فروشان در کشور مشخص شود.» بی‌ثبات‌کاری بازتوزیع مکمل بازار رسمی و البته قوی‌تر و گسترده‌تر از آن، تابع اقتصاد نهادی نظامی - مالی لیگاریسی ماده ۱۱۰ قانون اساسی کشور است.

کارگران نامولد این بخش، ثبات‌کاری، امنیت شغلی و بیمه ندارند. آنها در اصطلاح نمایندگان، هژمون، متمردين، خلاف‌کاران خیابانی و اینترنتی هستند که قدرت دولت را مورد تعرض قرار داده‌اند و همگی در آمارهای رسمی خود را دست‌فروش و خودکارفرما معرفی می‌کنند. ارائه خدمات و توزیع کالا در سایت‌ها، تلگرام، بازارهای محلی و مکان‌های پرت، دور از دسترس نظم حاکمان، جولانگاه این دست‌فروشان است. اکثریت غالب دست‌فروشان، آنهایی هستند که نگران نان شب خانواده و تامین زندگی هستند. اینان در دهه ۶۰ بیش از ۱۸٪ اشتغال شهری را تشکیل می‌دادند. این فعالیت معیشتی، کنار خیابان‌ها و میدانی پایین شهر، متروها و اتوبوس‌های شهری از گدایی تا فروش کالا و تا زورآزمایی و میوه‌فروشی سیار تا باربری و کالاهای مورد نیاز خانگی دیده می‌شود. اطراف آنها نیز فرهنگ شادی‌بخش تهیدستانی شکل می‌گیرد که خریدارند، از موزیک برای جلب مشتری تا جوک و خنده جوانانی که توان کافه و رستوران‌رفتن را ندارند. این فضا اگر سود مغازه‌دار را کاهش می‌دهد برای دولت، سکوت و «وقار» را که نماد نظم است خدشه‌دار می‌کند.

دست‌فروشان از اقشار مختلفی تشکیل می‌شدند: فارغ‌التحصیل‌هایی که کار پیدا نکرده‌اند تا کارمندی نیمه‌کار، زنان سرپرست خانه تا مهاجرین روستاها تا کارگران اخراجی، کودکان خانواده‌های تهیدست و کارگران مسن بازنشسته، و کلاً کسانی که ناگزیر به دست‌فروشی هستند و ممر درآمد مستمیری ندارند یا درآمدشان پاسخگوی تورم نیست. حاکمان نظم در دهه ۶۰ آنها را تنبل، تن‌پرور، فرصت‌طلب و قاچاقچی می‌نامند و شغل دست‌فروشی را با القاب بیماران مسری، غده‌ی سرطانی و مشاغل کاذب تحقیر و مخل اجتماع معرفی می‌کردند. در گفتمان‌های رسمی و مساجد با القابی چون توطئه‌گران سیاسی، مروجین بی‌نظمی و اشاعه‌دهندگان رفتار غیراخلاقی مورد تهاجم قرار گرفتند. امروز گستردگی این حاشیه‌کاران به‌چنان مرزی رسیده است که دولتیان دیگر کمتر این القاب را به کار می‌برند.

استقلال دست‌فروشان با سلطه و اقتدار رسمی متضاد است، تلاش آنها برای نان، یک نوع نبرد مدام با قدرت مستقر نظم است. نه فقط نظم دولت بلکه نظم تجار خرد، که بخشی از سودشان را برای امتیاز محل عرضه‌ی رسمی‌شان از دست داده‌اند. دست‌فروشان علی‌رغم عدم ثبات کاری و عدم شرکت در خط تولید و توزیع رسمی، بیش‌تر از همه کارگران، تماماً فشار مستقیم سرمایه را حس می‌کنند. آنها با دولت نبردی مستمر و رو در رو دارند. زیرا این دست‌فروشان در کنترل آنها نیستند، نظم‌پذیر نیستند و اعمال قدرت و تحکم دولت را با حضور مدام خود محدود می‌کنند. آنها مانع استقرار حاکمیت نظم محسوب شده و باید خیابان‌ها را ترک می‌کردند. بعد از مصادره انقلاب، بازار سیاه سیاست و کالا، کار دست‌فروشان را هرچه بیش‌تر در مقوله کار خلاف قرار می‌داد. اولین خلاف‌کاران فروشندگان کالاهای فرهنگی/سیاسی مقابل دانشگاه و در کوچه‌ها بودند. محدود و کوتاه‌مدت که در سال ۱۳۶۰ به اتمام رسید. سپس بسیج، دادگاه ضدمنکرات، شهرداری، وارد تهاجم مستقیم و هرروزه علیه همه دست‌فروشان شدند. دست‌فروشان به طبع فضای اعتراضی در سال‌های شروع غصب قدرت، کم کم با شبکه‌سازی انفعالی و دست به دست کردن خبرها وارد اقدامات جمعی شدند. ورود نیروهای سد معبر به یک خیابان به سرعت به اطلاع همه رسانده می‌شد و اعتراض جمعی می‌شد، اما به‌جز چند مورد بقیه اعتراضات محدود و کوچک باقی می‌ماند. سال ۱۳۶۲ شهردار تهران از عوامل بسیج و کمیته، ستاد رفع سد معبر سیار تشکیل، و با گشت مستمر در سطح شهر دست‌فروشان را جمع و در صورت مقاومت با عنوان توطئه‌گر سیاسی به زندان می‌فرستاد. ایدئولوژی دفاع از اسلام، دلایل لازم و کافی اتهام را چنان بافته و دوخته بود که در جمع کردن دست‌فروشی معجزه می‌کرد.

تا سال ۶۴ اخبار رسمی از انهدام ۹۰٪ آنها می‌گفت. اما این خبر صحت نداشت، هنوز اغلب دست‌فروشان از طریق شبکه‌سازی انفعالی خبررسانی با مقاومت و با تاکتیک حضور و گریز یا انتقال بساطشان به محلات پرت و یا نوشتن نام کالاهای پنهان‌شده روی یک تکه مقوا! به کارشان ادامه می‌دادند. وقتی گشت می‌رسید جمع

می‌کردند، و وقتی می‌رفت بساط خود را دوباره پهن می‌کردند. مقاومت، دست‌فروشان سیار را مستهلک و خسته می‌کرد اما کوتاه نمی‌آمدند. بالاخره دولت تصمیم گرفت با جمع‌کردن آنها در مکانی معین تحت کنترل‌شان قرارداد دهد. از سال ۱۳۶۸ بازارهای متعددی در پارکینگ‌ها یا خیابان‌های بن‌بست ایجاد و برای برخی از آنها مانند افراد سنین بالا، معلولین، جان‌بازان و آوارگان جنگی کارت شناسایی صادر شد. در دهه ۷۰ کارآیی این بازارها نیز کاهش یافت و مجدداً جنگ و گریز دست‌فروشان و شهرداری محلات شروع شد. بیکاری و زایش کارهای خدماتی برای تسهیل حمل‌ونقل مسافر و بار به رشد موتورسواران معیشتی در خیابان انجامید. بازار سیاه و خاکستری کالا از تحویل کالا به صورت فردی تا تبلیغ و عرضه اجناس اینترنتی، سرمایه تجاری نئولیبرالیسم را، پدرخوانده‌ی به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان معیشتی نمود. با فروش قسطی، نه فقط قیمت و سرعت مبادله‌ی کالاها را افزایش می‌داد و با نزول پول غیررسمی و رسمی، تقسیط را میسر و نیروی کار را استثمار مضاعف می‌کرد، بلکه وقتی هم که کارگران در محاصره کالاهای مصرفی و بهره، ناتوان از نگاه‌داری مسکن خود در شهر می‌شدند، بسازفروش‌های خارج از محدوده‌ی شهر منتظرشان بودند تا در زنجیری دیگر در اقساط خرید زمین‌های تقسیم‌شده‌ی مصرفی و غیرقانونی، آنها را به بندی دوباره بکشاند. تلاش کارگران به‌حاشیه‌رانده برای نیازهای مصرفی، تامین مسکن غیرمجاز با چنگ و دندان، تامین غیررسمی یا عدم پرداخت هزینه امکانات زیستی ضروری و تلاش برای تداوم کارهای غیررسمی و کسب نان و مسکن، آنها را مستمراً و پیوسته رو در روی ارگان‌های سلطه، تجار خرد، بسازفروش‌ها، مالکین سرقفلی دست‌فروشی در خیابان و مترو، نمادهای مالی سرمایه — بانک‌ها و موسسات تصرف‌کننده پس‌انداز اندک آنها — و رانت‌خواران دولتی در شکل رشوه‌گیران ارگان‌ها قرار می‌داد و می‌دهد. انسان آبان در فرایند همین کشمکش‌های ملموس برای نان و کار و مسکن و حجاب، در همین کشمکش‌های کوچک و بزرگ به‌تدریج اما با پوست و گوشت خود، ستم سرمایه را حس کرد، در کنش و واکنشی ۴۰ ساله با مدعیان حاکمیت سفاک، تجربه اندوخت، قربانی داد و با آزمون و خطا در فرایند کاستن از فشار بندهای ایدئولوژی «مستضعفان»، ایدئولوژی «دوگانه‌ی رهبر - دولت» و ایدئولوژی «دشمن تراشی» به‌تدریج پخته شد، از شجاعت و تهور فرزندان دانشجوی و کارگران رسمی و کلاسیک، از معلمان تا بازنشتگان نیرو گرفت، سرش را بلند کرد، تحقیر در حاشیه‌بودن، جانباز و حزب‌اللهی‌بودن را پشت سر گذارد و وارد رابطه‌ای از بودن‌و‌شدن برای کشف علل تهیدست‌بودنش شد. رابطه‌ای که در همبستگی با کارگر زن سرپرست خانواده، با فرزندان دانشجویش، با کارگر قومی و افغان، در محل کار و زیستش، پراتیک غول‌شدن وی را در فرایندی سیال به‌نام طبقه هموار می‌کند.

ویژگی سوزگی به‌حاشیه‌رانده‌شدگان

در کشورهای مثل ایران، بسط نامتوازن و ناکافی اقتصاد شهری و روستایی در تبعیت از تقسیم کار جهانی و منطق سرمایه، باعث عدم رشد کشاورزی، مهاجرت و عدم جذب مهاجرین در تولید و گردش سرمایه می‌شود. این مهاجرین به لشکر مازاد نیروی کار می‌پیوندند و با کارهایی بی‌ثبات، بخش پنهان بیکاری را افزایش می‌دهند. زیست و کار حاشیه‌ای، پناه‌گاه نیروی کار مازاد و فرزند تضاد کار و سرمایه بالاخص در کشورهای توسعه‌نیافته است که با گسترش بحران‌های ادواری سرمایه‌داری و بالاخص سیاست‌های نئولیبرالی اواخر قرن بیستم رشدی تزییدی و انفجاری داشته و با حادث شدن مهاجرت بین‌کشوری، در کشورهای توسعه‌یافته نیز گسترش بین‌کشوری یافته است. به نظر می‌رسد پدیده‌ی به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گی و کارگران فاقد امتیاز در نظم سرمایه، پدیده‌ای ناشی از ورود سرمایه به سراسیم زوال و پیش‌درآمد نوعی از عدم تمرکز کاری و زیستی است که به علت جمعیت رو به تزیید آن و تقابل هرروزه کارگران با نمایندگان هژمون نظم سرمایه‌داری، نقشی تعیین‌کننده در فرآیند نبرد طبقاتی دارد.

جنبش به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان که از بیرون فقط اوج‌هایش دیده می‌شود، همیشه در جریان است؛ در پراتیک‌هایش، پراتیک‌های مستمر، خودزاینده و خودگستر خود آرام ندارد. این جنبش در مقابل دولت، مقاومت‌ها و اعتراضات خردی را درون خود تولید و مستمراً بازتولید می‌کند که گرچه از زاویه مبارزه سیاسی به چشم نمی‌آیند اما در فرآیند خود به تغییرات تعیین‌کننده‌ای منجر می‌شوند. به‌طور مثال حضور فعال آنها در جنبش تصرف املاک دوران انقلاب کم‌تر از جنبش شورایی نبود، اگر دومی تقدس سرمایه را شکست، اولی تقدس مالکیت را بیش‌تر زیر سوال برد. چنان‌که فرادستان، ایدئولوژی‌های خاص تابع‌سازی را یک‌به‌یک ساختند تا آنها را در مناسبات تقدس مالکیت مجدداً به‌بند بکشند. کاری که هنوز هم به نتیجه نرسیده‌است. خیزش آنان نیز فرزند همین مقاومت‌ها و اعتراضات خرد بود، خشمی نبود که ناگهان شعله‌ور شد، بلکه واکنشی شکل‌گرفته در بستر زمان بود که در یک فرآیند طولانی رو در روی مستمر جان‌گرفته بود. خشمی انباشت‌شده از تهاجمات آرام، نسبت به ارگان‌هایی بود که تحقیر و توهین آنها از پشت میز قدرت اجرایی دولت هرروزه بر صورت مردم پاشیده شده بود. نوعی پیشروی و تعدی فزاینده که موفقیت‌هایش آن را بازتولید، و شکست‌هایش مدام انبار می‌شود تا زمانی‌که فوران کند. اگر کارگران رسمی شهرنشین، در این جنبش نبودند یا به‌طور محدود و فقط به‌طور محلی شراکت داشتند، نه فقط ناشی از محدودیت نقش بنزین در زندگی‌شان بود، — به این دلیل که اغلب سرویس رفت و آمد دارند — بلکه و بیش‌تر از آن‌رو بود که در تلاش روزمره برای زیست یاد نگرفته بودند برای ذره ذره‌ی معاش و امکانات‌شان هرروزه بجنگند. یک‌بار حقوق سالیانه و برق و آب و گاز تغییر می‌کند، اعتراض می‌کنند سپس یک‌سال با آن می‌سازند. اما کارگر به‌حاشیه‌رانده هرروز برای امکانات و تسهیلات عمومی از گسترش فضای زیستش تا قسطی کردن هزینه خدمات تا گاز و برق تا دزدی این تسهیلات، از خرید

وفروش‌های تا تغییر کار و اخراج و باز دنبال کاررفتن، در مبارزه‌ای همیشگی است. همین شیوه زیست پیوسته در نبرد، تلاش‌های مستمر، سیاست‌های روزمره پویا، عمیقاً مستقل و عمدتاً غیرقانونی ولی انعطاف‌پذیر و پایدار و کاربرد ابتکارات فردی، ترفندها و شگردهای نادیده و ناشناخته در موقعیت‌های انقلابی، به آنها جسارت، قدرت مقاومت و مقابله به‌صورت حمله و گریز می‌دهد. چنان‌که در نبرد با نیروهای سرکوب در دهه ۷۰ و ۹۶ و به‌خصوص خیزش آبان، پارتیزانان شهری را تداعی می‌کنند. آنها کنش‌گران صبور تاریخی، خودمختار، عمل‌گرا و منعطف در فرایند طولانی رکود سیاسی و رونق اقتصادی و کنش‌گران سرکش و مهاجم دوران‌های بحران اقتصادی هستند. در همین دوران‌های بحران سرمایه‌داریست که ظرفیت و توان لازم را دارند که بدنه‌ی سرسخت ارتش کارگران رسمی در نبرد طبقاتی گردند. گرچه مبارزه روزمره و مداوم، آنها را چنان عمل‌گرا می‌کند که فوریت، واقعی و ممکن‌بودن خواسته‌ها، خواسته‌های انتزاعی را در سایه قرار می‌دهد. ولی همین هدف‌های انضمامی، بسیار بیش‌تر از هدف‌های کلی سیاسی آنها را آبدیده و به آنها آموزش می‌دهد. تلاش‌های روزمره آنها شاید به‌نوعی مقاومت و کمتر نبرد طبقاتی به‌نظر می‌آید، اما در همین مقاومت‌هاست که گریزناپذیربودن نبرد طبقاتی به آنها تحمیل می‌شود. به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان شهری عمدتاً مردمی هستند خشن، دردکشیده و پیچیده در سیاست تهاجم و نیز سکوت که در عین حال آماده‌ی انفجار هستند. فقر مطلق تنها ویژگی این مردم نیست، بلکه ناکامی آنها برای رسیدن به متن زندگی شهری سبب غلبه نگاه‌های تقابل و تهاجم و خشونت در بین عمده جمعیت حاشیه‌نشین شده است. بسیاری از آنها خود را شهروند درجه دوم احساس می‌کنند که از سوی متن‌نشینان رانده شده‌اند. شهروندی که نه کاملاً و مطلقاً بیرون از شهر است و نه کاملاً در زندگی شهری ادغام شده است. در سه دهه اخیر که کارکرد ایدئولوژی‌ها روند نزولی یافت و تضعیف نظام‌باورها، جان‌بازان، فرزندان‌شان و اخیراً جوانان «حزب فقط حزب‌الله» را به تقابل با حاکمیت کشاند؛ واژه حزب‌اللهی باری تحقیرآمیز یافته است و در مقابل کارگران متن‌نشین که زودتر از اسارت ایدئولوژی‌ها رها شدند، نیش‌تر جدیدی است که این بخش از به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان را می‌آزارد. این هویت دوگانه، خود، رفتارهای خاصی را ایجاد می‌کند که از برجسته‌ترین آنها فقدان اعتماد به شهر و متن‌نشینان است. تقابل، تهاجم و عدم اعتماد به متن‌نشینان، کنش‌های سیاسی آنها را تحت تاثیر قرار داده‌است. علاوه بر آن گرچه در قلمرو زیست و کار عموماً غیررسمی و غیرقانونی، مرکزی برای تجمع به‌نام کارخانه ندارند، ولی آنها نیز نیروی کارشان را می‌فروشند هم‌چنان‌که بقیه‌ی کارگران. با این تفاوت که تحت فشار بیکاری مجبورند فروش نیروی کار را با صبر و پشتکار فردی، پوشیده از قانون نظم سرمایه، غیرتهاجمی، غیرتحریک‌آمیز و با اضطراب و نگرانی مدام به ارزان‌ترین قیمت انجام دهند. لذا با استمرار کارشان در چنین فضایی، روحیه آنها نیز عملاً به‌طور تهاجمی، سرکش، غیرنظم‌پذیر و ضدبوروکراسی شکل می‌گیرد. بروز این‌گونه روحیه‌ها در اعتراضات، ظاهراً هویت کارگری کمتری

نسبت به کارگران کلاسیک نمودار می‌کند. «ما از شکل‌های جدید کنش جمعی حرف می‌زنیم که کارگران با شتاب ایجاد می‌کنند، حتی اگر در بسیاری موارد آنچه پدیدار می‌شود از هویت کارگری کمتری در مقایسه با سایر ویژگی‌های مکمل دیگر برخوردار باشد.» [۷]

می‌توان مبارزه مستمر حاشیه‌رانندگان شهری را جنبش اجتماعی آرام و پیش‌رونده با ویژگی‌های تلاش‌های فردی - محلی، درجه‌ای از سازماندهی سیال، شبکه‌سازی محلی - قومی، ولایتی - خویشاوندی و شکلی از تغییر اجتماعی درازمدت دید که کنش سیاسی آن با شکل‌گیری سریع، شدیداً تهاجمی، غیرمنظم و دارای گسترش شبکه‌ای است. آنها با گسترش محدوده تحت کنترل خود، با تصرف پیاده‌روها، با مبارزه روزمره و مدام با ارگان‌های دولتی و با تکیه به تشکیلات سنتی و محلی و ابتکاری خود، نه تنها تغییرات اجتماعی مهمی در زمینه تغییرات جمعیتی، ساختار شهری و نظم عمومی اعمال می‌کنند، نه تنها هزینه‌های سنگینی به نظام‌های سلطه تحمیل می‌کنند، بلکه فرهنگ زیستی مستقلی را در امورات خود نهادینه می‌کنند که فرهنگ سلطه و برده‌پروری را تضعیف می‌کند. از طرف دیگر همین استقلال، صبر و دفاعیات فردی آرام‌شان در مقابل دولت باعث می‌شود صبور و آبدیده شوند و تا زمانی که تهاجم و سلب امکانات زیستی معیشتی آنها به حد نهایت نرسد به حرکات عمومی متحد روی نمی‌آورند. در شرایط عادی به صورت فردی و خانوادگی تلاش می‌کنند آرام و بدون سر و صدا و خارج از دید دولت، با اقدامات مستقیم پیشروی می‌کنند، ولی زمانی که امکانات مهم و عمومی زندگی‌شان سلب یا تهدید شود - نمونه‌ی گران‌شدن بنزین ۱۳۹۸، یا مبارزات برای حفظ مسکن‌شان در سال ۱۳۵۶، حفظ تصرفات دوران انقلاب و مبارزات دهه ۷۰ - در حدی که دیگر مبارزه فردی یا محلی کارساز نباشد، برای دفاع از دستاوردها یا به دست آوردن زندگی بهتر با بسیج جمعی و استفاده از هویت سیاسی / فرهنگی خود به سرعت وارد تهاجم عمومی، متحد و شدیداً تهاجمی می‌شوند و با قدرت نهادینه‌شده سنتی خود بر بستر اعتماد مابین یکدیگر در مقابل دشمن مشترک، قدرت دولت را متزلزل، موجودیت سیاسی خود را اعلام می‌کنند. این قدرت ناشی از اعتماد محلی، خویشاوندی و قومی است و قدرت نهادی مشخصاً سازمان‌یافته نیست. آنها برای بازگرفتن امتیازاتی که از آنها سلب شده‌است برای تحکیم موقعیت‌شان در مقابل دولت، و تحمل دشواری‌های اقتصادی همیشه در صدد تقویت موجودیت جمعی خود هستند؛ موجودیتی جمعی بدون قدرت نهادی مشخص. آنها مجبورند در تبعیت از روابط خانوادگی، قومیتی، خویشاوندی و هنجارهای محلی، شبکه‌های سنتی خود را حفظ کنند، یا در صورتی که محل زیست‌شان نزدیک خویشاوندان و هم‌ولایتی‌ها نیست، تشکلهای موردی و تعاونی‌های درون‌گروهی در محل تشکیل دهند. اصل برای آنها، حفظ فضای همبستگی در مقابل دولت و هنجارهای رسمی جامعه است. آنها در فضای به حاشیه‌رانده‌گی خانواده بزرگ می‌شوند و با تشکیلات سنتی مخصوص خود، تشکیلات خویشاوندی و قومی و محلاتی، مدرن و نیمه‌مدرن و ابزار اینترنتی برای فضاهای

زیست خود، هویت مستقل سیاسی و فرهنگی ایجاد می‌کنند که بنیانش بر همبستگی شبکه‌ای غیرمنظم در مقابل ارگان‌های اجرایی دولت است،

عدم تمرکز زیستی و کاری و آمادگی مستمر برای تقابل با ارگان‌های دولتی، آنها را محتاط بار آورده است. لذا از ایجاد قدرت نهادی که باعث سرکوب آنها شود خودداری می‌کنند. به همین جهت پاشنه آشیل مقاومت‌ها و حضور لحظه به لحظه آنها در پراتیک‌های حق‌طلبانه، ناهمگون، به شکل تشکیلاتی محدود و خودبه‌خودی، فاقد قدرت نهادی است و شخصیتی فردگرایانه دارد. اما عدم سازمان‌یابی مستمر مانع نهادینه‌شدن قدرت محلی آنها در زمان و کار معین بر بستر اعتماد جاری بین افراد نیست. همین متکی‌نبودن به سازمان‌ها و رهبران، در تقابل‌های روزانه با ارگان‌های دولتی باعث خودزاینده‌گی گسترده فعالیت‌های آنها شده است که اگر در مقاطع انقلابی به‌وسیله رهبران خودشان هدایت شود، بسیار کارا و نتیجه‌بخش خواهد بود. مانند تشکل بیکاران در موقعیت انقلابی پس از مصالحه فرادستان ۱۳۵۸.

روش زندگی و کار غیررسمی به‌حاشیه‌رانده‌شده‌گان، حضور در بند زیست کالایی را کاهش نمی‌دهد، بلکه افزایش هم می‌دهد، چنان‌که مجبور می‌شوند اندام‌های زیستی خود، حتی فرزندشان را در حلقوم ارزش فرو برند. با این‌همه، آنها از نظم و برنامه کار کارخانه‌ای و نیز نظم شهر آزاد هستند. گرایش آنها به زندگی نسبتاً مستقل غیررسمی، موتور محرک مقاومت در مقابل نظارت‌های رسمی و بوروکراتیک است که در فرایندی درازمدت و مستمر، مسئولیت‌پذیری، خوداتکایی و عدم نیاز به آقا بالاسری دولت، ضدیت با اقتدار، خودمختاری و خودیاری را در آنها تقویت می‌کند. به طوری که به این آزادی و رهایی از الزامات شهری عادت می‌کنند. گرچه حداقل‌های یک زندگی متعارف را ندارند اما آزاد از هزینه‌های زندگی شهری و قوانین و ضوابط دیکته‌شده شهری، آزاد از بازرسی‌های دولتی، رها از الیگارشی‌های سازمان‌یابی، آسوده از ساختار کنترل سرمایه، فضا و امکانات کافی برای خودسازمان‌یابی، خودتصمیم‌گیری و اعمال اراده در محدوده‌های زیست و کار خود را دارند. امکاناتی که شهرنشینان و رسمی‌کاران از آن محرومند. این امکانات می‌تواند با کاربرد درست توسط کنش‌گران سیاسی چپ، بازده مؤثری برای اعمال حضور آنها در مقابل نظم سرمایه باشد. به‌نظر می‌رسد تجارب به‌حاشیه‌رانده‌گان در خودمتکی‌بودن، خودکفایی و منفک‌کردن خود از دولت در گروه‌های خویشاوندی، قومی و محلی، نوع زندگی خودگردان محلی یا شکلی از عدم تمرکزگرایی ابتدایی را برای آینده در آنها بارور می‌سازد. نگاهی که نیاز به واکاوی بیش‌تر دارد.

دیوید هاروی می‌گوید به‌حاشیه‌رانده‌شدگان برای حق شهری و سهم‌بردن از خدمات شهری می‌جنگند. حق شهر، اما ستم طبقاتی را در سایه قرار می‌دهد. حق شهر، حق برابری بورژوازی برای رفتن دوباره به حلقوم سرمایه است. من فکر می‌کنم آنها در مبارزات روزمره و مستمر خود نظم سرمایه را دفع و برای بازپس گرفتن آن بخشی از ارزش اضافی که برای نظم شهر از آنها گرفته شده‌است، در جنگی مدام، و زایش بی‌نظمی در همان

نظم هستند. توان و انرژی مبارزه جاری و مستمر در زندگی‌شان، آنها را به فعال‌ترین اقشار کارگری در حوزه نبرد طبقاتی در مقاطع خفقان و سکوت جامعه تبدیل کرده‌است. چندان که حتی در دوره‌های رونق نیز، نمی‌توانند منفعل باشند و مجبورند مدام با تمام توان، فرصت‌ها را به‌چنگ آورند و پیش‌روی کنند. تداوم مقاومت و اعتراض بر بستر نیازهای معیشتی - کاری، ستم طبقاتی را در حاشیه‌ها پررنگ و قومیت را بی‌رنگ کرده‌است. تلاش برای تغییر محیط زیست، تلاش برای امنیت خانواده و تلاش برای آب و برق و تسهیلات زیستی، باعث وحدت اقوام مختلف در مناطق حاشیه‌ای شده‌است. یک عرب کولبر درد یک کولبرکرد را از یک کارگر کلاسیک کرد بیش‌تر و ملموس‌تر درک می‌کند. خیزش آبان، این وحدت را به عالی‌ترین شکل نشان داد. محور این نوشته‌ی گزارش‌گونه، انسان آبان است، نماد حاشیه‌نشینان و حاشیه‌کاران، واحدی از بخش اعظم بدنه طبقه‌ی کارگر، انسانی با پراکسیسی انباشته از ستم‌های مختلف قومی، جنسی، دینی، محیط‌زیستی و ... طبقاتی، سیال و مستمر، انباشته از تغییر و تعارض، کنش و واکنش. انسانی که در هرگام در شهر انواع ستم‌ها را به‌جان می‌خرد و برای یک لقمه نان یا مسکنی در زیرزمین ساختمان‌های شهری‌ها یا در دست‌شویی‌های عمومی رستوران‌های شیک سعی می‌کند با لبخند و سکوت نگاه کند و تمسخر ساکن خانه یا مشتری دست‌شویی به لهجه‌اش یا پوشش را، نادیده بگیرد. مجبور می‌شود به بذله‌ی توهین‌آمیزی که رئیس شرکت علیه هم‌قومی‌های دیگرش می‌گوید گوش بدهد و حتی بخندد، خنده‌ای که اشک‌هایش را در خود پنهان می‌کند، چون خودش را در آینه آن بذله بازمی‌یابد. زنی که می‌داند اگر درخواست بسازوفروش محل را برای هم‌خواگی رد کند از داشتن چهاردیواری محروم می‌شود. دختری که به ازدواجی ناخواسته تن می‌دهد تا بقیه خانواده نانی برای خوردن بیابند. مرد جوانی که قلبش را می‌فروشد تا همسر و فرزندش چندسال بیش‌تر زندگی کنند، خانوار کارگری که کنار فاضلاب محل، دست و رو می‌شوید و برای بیماری چشم و روده‌ی ناشی از آب آلوده حتی دفترچه بیمه برای رفتن به درمانگاه شهر را ندارد. کولبری که با پای چوبی و سیبل‌های یخ‌زده با باری سنگین به‌دوش نگران و مضطرب شلیک پاسداران، از مرز می‌گذرد. مرد و زن، کرد و لر، سنی و شیعه، ایرانی و افغانی، بار همه‌ی این ستم‌ها را یکسان به‌دوش می‌کشد. همه آنها در یک چیز مشترکند؛ در موقعیت یکسان انسان آبان. این انسان تحت فشار خردکننده‌ی تامین امکانات بقاء، سایر ستم‌ها را فراموش می‌کند. وقتی هم به‌فغان می‌آید که **کوه ستم طبقاتی** در شکل ربودن دستاوردهای حداقلش - کار، مسکن و نان - در شکل کاهش قدرت خریدش و در شکل دزد تمام تفریحات روحش، مقابلش قد علم می‌کند. کاهش قدرت خرید و افزایش قیمت بنزین، افزایش نرخ استعمار است که چون ریسمانی همه‌ی رانده‌شده‌گان به‌حاشیه را در شبکه‌ای هم‌بسته به هم پیوند می‌زند، آنها علیه این استعمار هولناک وارد خیابان می‌شوند و در پاسخ به سرکوب بهت‌آور رژیم ددمنش سفاک، قهر سیاسی در محلات شکل می‌گیرد.

در بخش سوم، به قهر سیاسی انسانِ آبان می‌پردازیم و نیز به دستاوردهایش، مثبت و منفی. و بزرگ‌ترین دستاوردش، رهائی از ایدئولوژی خاص «مستضعفان».

یادداشت‌ها :

[۱] کمال خسروی؛ ریشه‌ها و آینده‌ها.

[۲] آصف بیات ؛ **سیاست های خیابانی**، ترجمه: اسدالله نبوی چاشمی، انتشارات شیرازه، ۱۳۹۸.

[۳] ادوارد پالمر تامپسون؛ **تکوین طبقه کارگر**، ترجمه: محمد مالجو، نشر آگاه، ۱۳۹۷.

[۴] کمال خسروی؛ نقد ایدئولوژی، نشر اختران، تهران ۱۳۸۲.

[۵] همان جا .

[۶] همان جا.

[۷] آلوارو گارسیا لینرا؛ کارگر بومی و تجدیدحیات_چپ. سایت نقد.

اشاره: یکی از منابع این مقاله در بخش سوژه‌گی حاشیه‌رانندگان شهری کتاب **سیاست‌های خیابانی** آقای آصف بیات و کتاب **تهیدستان شهری** پایان نامه آقای علی‌رضا صادقی از انتشارات آگاه، ۱۳۹۷، است. به این وسیله از زحمات هر دو نویسنده قدردانی می‌شود.